



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

**جستاری در مدود مسئولیت تربیتی دولت اسلامی  
در دوران معاصر بر اساس کلام و سیره امام علی(ع)**

حجة الاسلام دکتر علی رضا صادق زاده قمصری  
(مسئول مرکز مطالعات تربیت اسلامی)

## مقدمه

نوشتار حاضر درصدد است با توجه به گسترش روز افزون ابعاد و جنبه‌های گوناگون فرآیند تعلیم و تربیت در دوران معاصر و قبول ضرورت وجود رابطه میان «جریان آموزش و پرورش و نهاد متصدی آن» با «نظام سیاسی حاکم بر جامعه» که از این پس در این نوشتار از آن با عنوان «دولت» یاد می‌شود، بحثی نظری را در راستای تبیین نحوه روابط مفید و ثمربخش بین نهاد و جریان تعلیم و تربیت با دولت اسلامی در دوران معاصر ارائه دهد که هدف آن تحلیل و بررسی دلالت‌های کلام و سیره امام علی علیه السلام نسبت به حدود و وظایف تربیتی دولت اسلامی در دوران معاصر، از لحاظ ارتباط با نهاد آموزش و پرورش و تأثیرگذاری بر جریان تعلیم و تربیت است.

البته به دلایل روش شناختی در این‌گونه تحقیقات، به نظر می‌رسد قبل از بررسی متون دینی و گزینش نصوص مرتبط با موضوع تحقیق و تحلیل دلالت مضمون و فحوای این نصوص در این زمینه به منظور استنباط یا پردازش راه حلی برای مسئله تحقیق براساس الهام از متون دینی، ابتدا باید ابعاد موضوع تحقیق مورد بررسی قرار گیرد و با جمع‌آوری اطلاعات مناسب، پیشینه پژوهشی شناسایی شده و ابعاد مسئله پژوهش با بررسی اجمالی دیدگاه‌ها و نظریات مطرح در زمینه موضوع تحقیق و تحلیل اطلاعات به دقت تبیین شود تا پس از شناخت دقیق موضوع و فهم و درک مسئله تحقیق، مطالعه و بررسی نصوص دینی مربوط و تحلیل محتوای آن‌ها بتواند الهام بخش راه حلی فرضی برای مسئله پژوهش، به صورتی متناسب با سؤال تحقیق باشد و یا زمینه ساز نقد و بررسی نظریه‌های موجود در زمینه پژوهش گردد.<sup>۱</sup>

۱. بدیهی است باید این مطالعه مقدماتی و بررسی پیشینه پژوهش، به صورتی انجام شود که تنها در ظهور و

بنابراین، در بخش اول این نوشتار، بیان دقیق و آشکاری از مسئله مورد بررسی و ابعاد آن، با کنکاشی مختصر در پیشینه موضوع صورت می‌پذیرد و نظریه‌های مطرح درباره چگونگی ارتباط دولت با نهاد تعلیم و تربیت و فرآیند آموزش و پرورش به اختصار معرفی می‌شوند. در بخش دوم، نظریه رایج و مقبول در خصوص ارتباط دولت اسلامی با نهاد آموزش و پرورش و جریان تعلیم و تربیت مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد و در بخش سوم براساس نقد و ارزیابی انجام شده، طرح‌واره‌ای مشتمل بر حدود مسئولیت‌ها و وظایف تربیتی دولت اسلامی در مقایسه با سایر نهادهای اجتماعی دخیل در امر تعلیم و تربیت پیشنهاد می‌شود. با توجه به توضیحات پیشین و با ملاحظه آن‌که در این بررسی، دولت در مفهوم مقبول دینی آن، یعنی دولت اسلامی، مورد نظر است و مؤلفه‌های بنیادین فرآیند تعلیم و تربیت نیز در چارچوب اندیشه اسلامی و متناسب با تعالیم اسلامی در نظر خواهند بود، بدیهی است نقد و بررسی نظریه رایج و پیشنهاد طرح‌واره مورد نظر، در چارچوب اندیشه اسلامی و با بهره‌گیری از تعالیم و حیاتیات اسلام، به ویژه کلام و سیره امام علی علیه السلام، صورت پذیرد.

بنابراین توضیحات مقدماتی ساختار اصلی نوشتار حاضر، از سه بخش نسبتاً متمایز تشکیل می‌شود:

بخش اول، طرح موضوع و تبیین مسئله؛

بخش دوم، نقد و بررسی نظریه رایج؛

بخش سوم، تبیین طرح‌واره پیشنهادی.

در خاتمه مقاله نیز پیشنهادهایی در زمینه موضوع بحث ارائه خواهد شد که با توجه به

صبغه نظری حاکم بر نوشتار، عمدتاً جنبه پژوهشی دارد.

بخش اول، طرح موضوع و بیان مسئله

صاحب‌نظران تربیتی با وجود اختلاف در بسیاری از مباحث و مفاهیم مربوط به تعلیم و تربیت، در مورد این نکته اتفاق نظر دارند که تعلیم و تربیت، امری اجتماعی و حاصل رابطه فعال جامعه با فرد است. از ملاحظه این واقعیت که در طول تاریخ، هیچ جامعه انسانی بدون نظام تربیتی یافت نشده و جریان آموزش و پرورش نیز جز در اجتماع بشری تحقق نیافته است، می‌توان به این نکته اذعان نمود که «تعلیم و تربیت در حقیقت مجموعه اعمالی است که از طریق آن، محیط اجتماعی عمداً روی افراد تأثیر می‌گذارد تا سازگاری آنان را با وضع موجود تسهیل و تسریع کند و بهتر و کامل‌تر سازد» (شکوهی، ۱۳۷۰، ص ۶۵).

به عبارت دیگر، هر جامعه‌ای سعی می‌کند تا از طریق فرآیند آموزش و پرورش، معتقدات،

→ وضوح بیشتر مسئله تحقیق و ابعاد آن مؤثر باشد و یافتن پاسخ برای مسئله موقوف به بررسی روشمند و همه جانبه متون دینی گردد تا از تحمیل آراء و نظرات شخصی بر نصوص دینی، حتی الامکان اجتناب شود.

هنجارها و ارزش‌ها، سنت‌ها و مجموعه تجارب ارزشمند خویش را به نسل‌های بعد انتقال دهد. البته بدیهی است که جامعه برای تأثیرگذاری تربیتی بر افراد خویش، از مجموعه عوامل و نهادهای خرد و کلان خویش، به شکلی مطلوب استفاده می‌نماید.

از سوی دیگر اندک تأملی در میان نهادها و سازمان‌های اجتماعی دخیل در جریان آموزش و پرورش، نشان می‌دهد که پس از نهاد بنیادین خانواده، شاید نتوان هیچ نهاد اجتماعی‌ای را شناسایی کرد که مانند دولت، در صدد برقراری رابطه مؤثر با فرآیند تعلیم و تربیت در همه مظاهر رسمی و غیر رسمی آن باشد. نکته جالب توجه آن است که تفاوت چشمگیر نظام‌های سیاسی از لحاظ مبانی نظری، اهداف و سیاست‌ها و ساختار حکومتی، تأثیری در اصل وجود علاقه و پیوند آن‌ها با جریان آموزش و پرورش نداشته و صرفاً به اختلاف در نوع ارتباط و چگونگی برقراری آن منجر می‌شود.

از منظر مباحث نظری نیز، نظریه پردازان سیاسی و دانشمندان تربیتی با وجود گرایش‌های گوناگون، به‌طور کلی ضرورت وجود رابطه بین دولت و جریان آموزش و پرورش و نهاد متصدی آن را پذیرفته‌اند.

«افلاطون تعلیم و تربیت را از جمله وظایف دولت می‌داند که بایستی بر تمام جنبه‌های آن نظارت داشته باشد. وی هدف اجتماعی تربیت را شامل ایجاد آمادگی برای فرمان‌بری و تحت حکومت و حاکمیت قرار گرفتن و اطاعت از قانون می‌داند.» (مرزوقی ۱۳۷۹، ص ۱۳).

ارسطو نیز در مورد اهمیت نقش تربیت برای حکومت، معتقد است: «در این باره همگان متفق‌اند که آموزش و پرورش کودک از مسایلی است که بیش از هر چیز دیگر باید محل اعتنای تانون‌گزار باشد. غفلت از امر تربیت، همیشه به حکومت‌ها سخت زیان می‌رساند» (همان، ص ۱۴).

«لاورنس» نیز بر این نکته تأکید می‌ورزد که: «...در طول تاریخ سیاست و تعلیم و تربیت با هم متناسب و ترکیب شده‌اند و بسیاری مواقع بوده که هیأت حاکم، برای حفظ خود، به تعلیم و تربیت متوسل شده است. همه این‌ها اثبات این فرض اساسی است که سیاست نمی‌تواند جدای از تعلیم و تربیت باشد و اگر کاملاً جدای از تعلیم و تربیت باشد، پتانسیل خطرناکی را دربر خواهد داشت که آن فقدان تماس با واقعیات و خود فریبی ناشی از بی‌توجهی به سرنوشت جامعه و مردم است.» (سجادی ۱۳۷۹).

البته دانشمندان و نظریه پردازان مختلف، ضمن قبول ضرورت وجود رابطه میان نهاد تعلیم و تربیت و دولت، از لحاظ نوع این ارتباط، سه رویکرد اساسی و متفاوت را برگزیده‌اند:

۱- رویکرد اول بر این نظریه تأکید می‌ورزد که تعلیم و تربیت باید کاملاً تحت نفوذ نهاد سیاست و نظام دیپلماتیک حاکم بر جامعه قرار داشته باشد. در این رویکرد، نظام آموزشی نقشی ابزار گونه (Instrumental) بر عهده دارد و نهاد تربیت، به صورت کاملاً یک‌سویه، توسط

نظام سیاسی کنترل می‌شود.

علاوه بر «افلاطون» و «ارسطو»، متفکران ناموری چون «لوتر»، «استوارت میل»، «دورکیم»، «پارسونز» و «گودمن» در دوره معاصر، از این دیدگاه حمایت نموده‌اند. به عنوان نمونه «لوتر» بر این عقیده بود که: «دولت بایستی بر مدارس فرمان‌روایی کند، چرا که از این طریق می‌تواند کودکان و نوجوانان را به گونه مورد نظر تربیت و در نتیجه زمینه استحکام خود را فراهم سازد» (مایر، ۲۵۸). بنابراین مؤلف «تاریخ فرهنگ اروپا» نخستین بار در تاریخ «لوتر» اظهار عقیده کرد که: «فرهنگ و آموزش و پرورش باید به هزینه دولت و برای همه مردم باشد؛ اعم از توانگر و درویش و شریف و وضع و پسر و دختر» (صدیق ۱۳۴۷، ص ۱۱۵).

این رویکرد که در مجموع جهت‌گیری محافظه‌کارانه (Conservative) دارد، نقش آموزش و پرورش را انتقال فرهنگ و جامعه‌پذیری، کنترل اجتماعی، رشد وفاداری نسبت به دولت و جامعه و التزام به ایدئولوژی ملی در جهت حفظ وضع موجود می‌داند.<sup>۱</sup>

ب. در رویکرد دوم، این نظام تعلیم و تربیت است که سیاست و نهادهای سیاسی را پدیدار، متحول و نوسازی می‌کند؛ به گونه‌ای که نهاد سیاست و حکومت تابعی از کیفیت کارکرد نظام تربیتی است. به عبارت دیگر، تعلیم و تربیت، نه ابزار بلکه غایت محسوب می‌شود و عملکرد دیگر نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه، باید در جهت تحقق این غایت باشد. «مونتسکیو» بر این باور است که: «... قوانین تعلیم و تربیت تأثیرکننده اولیه است و این قوانین تعلیم و تربیت هستند که ما را برای زندگی شهری (شهروندی) آماده می‌کنند. قوانین تعلیم و تربیت حکومت‌های متفاوتی را ترسیم می‌کنند و برای حکومت‌ها هدف تعیین می‌کنند؛ برای حکومت موناشرسی، رسیدن به هدف، برای جمهوری، فضایل و برای استبدادی ترس» (سجادی، همان). مدافعان غلبه قوانین تعلیم و تربیت بر قوانین سیاست، براین باورند که سیاست و تصمیم‌گیری‌های حکومتی و سیاسی، جزئی از مجموعه تعلیم و تربیت به حساب می‌آید و تعلیم و تربیت کل، و سیاست جزئی از آن است. اگرچه بیش‌تر مردم از تعلیم و تربیت تصویری ساده در ذهن دارند و آن را تعاملی ساده بین معلم و شاگرد می‌دانند، اما تعلیم و تربیت شامل همه نیروهای موجود در اجتماع است که سیاست و فعالیت‌های سیاسی هم جزئی از این نیروها و حلقه‌ای از زندگی اجتماعی است.

به نظر این گروه، تعلیم و تربیت پایه و اساس شکل‌گیری سیاست و مباحث مربوط به آن است و نوع تعلیم و تربیت، نوع سیاست را شکل می‌دهد. در نگاهی به مجموعه آرا و نظرات متفکران مهم حوزه «نظریه انتقادی» (Critical theory)، مانند «پائولو فریره»، «اپل»، «ایوان ایلچ»، این گونه برداشت می‌شود که هرچند آن‌ها به‌طور خاص، کمتر درباره چگونگی پیوند

دولت و فرآیند تعلیم و تربیت اظهار نظر کرده‌اند، اما دیدگاه انتقادی و جهت‌گیری‌های بخش و رادیکال آنان، متناسب با این رویکرد در زمینه بحث فعلی ماست.

ج. رویکرد سوم بر این امر تأکید دارد که تعلیم و تربیت و نظام آموزشی، نقشی مستقل ولی در عرض نهاد سیاست و قدرت دارد. در این دیدگاه، ایجاد رابطه متناسب بین نهاد آموزش و پرورش و دولت، اصلی بنیادین در برقراری ارتباط بین این دو است.

براساس این نظریه، سیاست‌گذاری تربیتی و آموزشی، مستقل از نهادهای سیاسی انجام می‌شود، اما، در عین حال، باید بین ماهیت، نوع و ساختار فعالیت نهادهای آموزشی - تربیتی و نهاد سیاست، تناسب و هماهنگی وجود داشته باشد (سجادی، همان).

«موریش» معتقد است که نباید هم‌چون «دورکیم» تصور نمود که بین دولت و نظام آموزشی رابطه‌ای یک طرفه وجود دارد؛ به این معنا که تعلیم و تربیت به‌طور کلی تحت تأثیر دولت یا تقاضای اجتماعی قرار دارد؛ بلکه باید به رابطه‌ای متقابل در این زمینه قایل بود؛ چراکه تعلیم و تربیت نیز می‌تواند به نوبه خود به ایجاد تغییر و اصلاح ساختار اجتماعی - سیاسی کمک کند (مرزوقی، ص ۵۰). هم‌چون رویکرد پیشین، می‌توان با بررسی نظریه‌های مطرح در حوزه تربیت سیاسی، هواداران نظریه تربیت دموکراتیک را نیز، که متفکرانی نظیر «دیویی»، «راسل»، «فردریک مایر»، «میلر»، «رایبا» و «الشتین» هستند، به نوعی، از مدافعان این رویکرد برشمرد؛ «چه این‌که، این نظریه علاوه بر مایه‌های فرهنگ پذیرانه برای حفظ، پایداری و پاسداری از ارزش‌های دموکراتیک، دارای وجه انتقادی و اصلاح‌گرایانه (و نه انقلابی و براندازانه) نیز هست» (مرزوقی، ص ۵۴). از این دیدگاه، آموزش و پرورش، علاوه بر این‌که نوعی جهت‌گیری محافظه‌کارانه دارد، در عین حال به دنبال تربیت شهروندانی مستقل و انتقادی نیز هست. بنابراین، نهاد تعلیم و تربیت نیز باید ضمن داشتن هویت مستقل از دولت، رابطه‌ای سازگار و هماهنگ با آن داشته باشد.

پس از معرفی این سه رویکرد نظری در ارتباط دولت با فرآیند تعلیم و تربیت و نهاد آموزش و پرورش، باید به این واقعیت اشاره کرد که عموم سیاست‌مداران و صاحبان قدرت سیاسی، در میان این سه رویکرد، جهت‌گیری اول را ترجیح داده و براساس آن برنامه‌ریزی و عمل می‌نمایند؛ چنان‌که «ناپلئون» توسعه نظام آموزشی - تربیتی فرانسه به وسیله ترویج نظریه آموزش همگانی را، به عنوان ابزاری مناسب جهت پیشبرد اهداف سیاسی - نظامی خود تلقی نمود و جذب نیروی انسانی و نظامی ماهر و فراوان، جهت دستیابی سریع به اهداف نظامی و سیاسی و نه توجه به بخشی از حقوق اساسی بشریت، یعنی حق برخورداری آحاد مردم از آموزش و پرورش، انگیزه اصلی وی در اصلاحات آموزشی گسترده فرانسه بود. (سجادی، همان) خود ناپلئون در بیان تلقی خود از تعلیم و تربیت به عنوان یک ابزار می‌گوید: «هدف اصلی من از ایجاد و توسعه تعلیم و تربیت، در اختیار داشتن ابزاری برای گسترش و تحقق آرمان‌های سیاسی

بوده است» (همان).

به نظر می‌رسد اقبال به این رویکر از سوی عموم صاحبان قدرت و برخی نظریه پردازان سیاسی، بر تلقی و باور خاصی از فلسفه سیاسی در حکومت متکی است که در آن، کسب قدرت و حفظ آن، اصالت و موضوعیت داشته و همه تدابیر سیاسی و تلاش‌های حکومت، در این راستا معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

البته باید خاطر نشان ساخت که قبول این دیدگاه ممکن است ناشی از نظریه دیگری بین فیلسوفان سیاسی باشد که تحقق ارزش‌ها و فضایل انسانی را خاستگاه اصلی فعالیت سیاسی و تشکیل حکومت می‌داند، اما به لحاظ توجه به نقش کم نظیر نهاد تعلیم و تربیت و فرآیند آموزش و پرورش در تغییر نسل نو، خواهان کنترل یک سویه و تمام عیار جریان تعلیم و تربیت و نهاد آموزش و پرورش توسط قدرت سیاسی حاکم است. می‌توان دیدگاه متفکران فضیلت‌گرایی مانند «افلاطون» در این زمینه را، به احتمال اخیر نسبت داد.

به هر حال نکته قابل توجه آن است که قبول و ترجیح هر یک از این رویکردهای سه گانه توسط دولت‌مردان هر نظام سیاسی، بر مبانی فکری و سیاسی خاصی متکی است و لوازم و مقتضیات مناسب آن رویکرد و نظریه را در نحوه مدیریت نظام آموزش و پرورش، چگونگی تأثیرگذاری دولت بر جریان تعلیم و تربیت و عوامل اجتماعی دخیل در آن، میزان تجویز دخالت مردم و نهادهای مدنی در مسایل نظام تعلیم و تربیت رسمی، چگونگی تأمین مالی و پشتیبانی از جریان تعلیم و تربیت رسمی و غیر رسمی از سوی دولت به دنبال دارد.

بنابراین می‌توان برای کشف و استنباط دیدگاه و نظریه مورد قبول دولت‌ها در زمینه موضوع بحث، به بررسی و تحلیل قوانین و سیاست‌ها، ساختار و تشکیلات نظام آموزش و پرورش، رویه‌های نظارت و کنترل جریان تعلیم و تربیت و میزان مشارکت نهادهای مدنی در فرآیند آموزش و پرورش پرداخت.

اینک پس از معرفی مختصر نظریه‌های سه گانه، پرسش اصلی موضوع بررسی در این نوشتار، آن است که: دولت اسلامی در برقراری رابطه مؤثر با نهاد تعلیم و تربیت و فرآیند گسترده آموزش و پرورش، کدام یک از این رویکردها را ترجیح دهد؟ به بیان دیگر، با قبول لزوم برقراری ارتباط بین دولت اسلامی و جریان و سازمان آموزش و پرورش، حدود و ثغور این رابطه تا کجاست؟ نهاد خانواده و مؤسسات فرهنگی و دینی جامعه، در این میان چه نقشی را می‌توانند بر عهده گیرند؟ حدود مسئولیت و قلمرو وظایف دولت اسلامی در پرورش آحاد مردم و به ویژه نسل جوان چیست؟ بنا بر نقل یکی از دانشمندان تربیتی جهان اسلام، «پرسش مربوط به حق سرپرستی و تولیت شئون تعلیم و تربیت، از جمله سؤالاتی است که در محیط سیاسی و تربیتی زیاد تکرار می‌شود و در مورد این حق، سه نهاد مقتدر اجتماعی یعنی خانواده، نهادهای دینی و

دولت منازعه جدی دارند» (اسماعیل علی ۱۹۹۳، ص ۶۳). بنابراین، از دیدگاه مدیریت کلان نظام اجتماعی، باید این مسئله روشن شود که در راستای هدایت فرآیند گسترده و پیچیده تعلیم و تربیت، حدود مسئولیت دولت اسلامی در هر یک از شئون سیاست‌گذاری، مدیریت، برنامه ریزی، نظارت و کنترل و پشتیبانی جریان آموزش و پرورش (در شکل رسمی و غیر رسمی آن) چه بوده و نقش خانواده و دیگر نهادهای دینی و فرهنگی جامعه مدنی و اسلامی در این زمینه چیست؟

آیا با توجه به فلسفه تشکیل دولت اسلامی و اهداف و وظایف آن، که بر نظریه سیاسی اسلام متکی است، می‌توان یکی از رویکردهای سه‌گانه را متناسب با الزامات و اقتضات اندیشه اسلامی دانست؟، یا آن‌که باید بر اساس توجه به این الزامات و اقتضات ناظر به مقتضیات زمانی و مکانی فراروی دولت اسلامی، تغییراتی در این دیدگاه‌ها داده و رویکرد جدیدی به مسئله داشت؟

### اهمیت بررسی موضوع

هرچند ژرف اندیشی در این سؤالات، به ویژه از سوی صاحب‌نظرانی که با نگاهی کلان، مسایل تعلیم و تربیت جامعه اسلامی را مورد مطالعه قرار می‌دهند، به خودی خود برای جلب توجه به اهمیت موضوع و ضرورت بررسی آن کفایت می‌کند، اما در خاتمه این بخش از نوشتار، نکاتی چند درباره اهمیت موضوع خاطر نشان می‌شود که در برخی موارد به منظور پرهیز از کلی‌گویی، ناظر به مباحثی در مورد نحوه ارتباط دولت جمهوری اسلامی ایران، به عنوان یکی از مصادیق دولت اسلامی در دوران معاصر، با فرآیند آموزش و پرورش به ویژه در شکل رسمی و سازمان یافته آن است.

۱. بررسی مسئله مورد نظر در این مقاله، از منظر مباحث اقتصاد آموزش و پرورش، به ویژه موضوع چگونگی تأمین مالی آموزش و پرورش عمومی بسیار مهم به نظر می‌رسد؛ چرا که: «قبول مسئولیت تصمیم‌گیری در هر سطحی از دولت در زمینه مدیریت نظام آموزش و پرورش، غالباً مسئولیت تأمین مالی را نیز برعهده خواهد داشت» (لوین، ترجمه نفیسی، در: دانشنامه اقتصاد آموزش و پرورش، ص ۳۷۵). از این لحاظ، با آن‌که «امروزه در تمام نقاط جهان بخش عمده‌ای از آموزش، به ویژه در سطح ابتدایی به صورت دولتی تأمین مالی می‌شود و صرف‌نظر از موارد استثنایی و معدود، اغلب کشورهای جهان بخش عمده‌ای از مدارس عمومی خود را از طریق توزیع بودجه دولت مرکزی تأمین می‌کنند» (جیمنز، ترجمه انصاری، همان، ص ۳۸۸)، «غالب تحلیل‌گران با این امر موافق‌اند که در نظام‌هایی که یارانه‌های سنگین و گسترده پرداخت می‌شود، فقرا به خدمات آموزشی پرهزینه دسترسی پیدا نمی‌کنند و سه معیار: عدالت، کفایت و کارایی در نحوه توزیع منابع مالی دولتی برای آموزش و پرورش، به درستی رعایت نمی‌شود» (همان، ص ۳۹۹). به هر حال از نظر نظریه پردازان اقتصاد آموزش و پرورش، «با آن‌که این موضوع به صورت عمومی پذیرفته شده که آموزش مسئولیتی مشترک میان خانواده (یا دانش‌آموز) و دولت



می‌باشد» (همان)، «درباره کسب منابع مالی آموزش و پرورش، نخستین مسئله آن است که چگونه باید بار این پشتیبانی بین دولت و خانواده‌ها تقسیم شود؟» (لورین، همان، ص ۳۷۷).

«افزون بر نگرانی درباره چگونگی کسب منابع برای آموزش و پرورش، باید درباره چگونگی توزیع و تخصیص منابع به انواع و سطوح مختلف تحصیلی و گروه‌های متنوع دانش‌آموزی و مناطق مختلف کشور نیز تصمیم‌گیری شود. این تصمیم‌ها را می‌توان برحسب معیار عدالت و کارایی، در جایی که هزینه‌های دولت مهم‌ترین ابزار توزیع به حساب می‌آید تحلیل کرد» (همان، ص ۳۸۲).

«شاید مهم‌ترین چالشی که پیش روی تأمین منابع مالی آموزش و پرورش قرار دارد، هم‌زمان شدن افزایش هزینه‌های آموزش و پرورش با بحران اقتصادی جهانی است که به شدت قابلیت بسیاری از جوامع را برای پاسخ‌گویی به همه آرمان‌های‌شان محدود کرده است. آموزش و پرورش فعالیتی «کاربر» است و همپای افزایش هزینه نیروی کار، دستمزدهای آموزش نیز باید افزایش یابد. اگر به تعداد دانش‌آموزان با حفظ خرج سرانه دانش‌آموزان اضافه شود، مجموع هزینه آموزش و پرورش نیز باید افزایش یابد. این پدیده حتی اجازه نمی‌دهد که کیفیت آموزش، در زمانی که همه بر این باورند که کیفیت آموزش و پرورش بسیار پایین است افزایش یابد» (همان، صص ۷ و ۳۸۶).

«در بسیاری جوامع، سرمایه‌گذاری اندک در مدارس دولتی و کیفیت نازل حاصل از آن، مدارس دولتی را در نظر مردم به سطح مؤسسه‌های تنزل داده که خاص محرومانی است که چاره دیگری ندارند. خانواده‌های با درآمد متوسط و بالا، فرزندان‌شان را به مدارس خصوصی می‌فرستند که از منابع آموزشی غنی‌تری برخوردارند. [متأسفانه] غالباً در این گونه مدارس خصوصی، سرمایه‌گذاری‌های دولتی قابل توجهی صورت می‌گیرد. نتیجه آن است که نظام آموزش دوگانه‌ای برقرار می‌شود: یک نظام بی‌کیفیت دولتی با کلاس‌های پرجمعیت، معلمان کم صلاحیت، مواد آموزشی ناکافی و امکانات ساختمانی نامناسب، که محل رجوع خانواده‌های کم درآمد است و دیگری نظام با کیفیت عالی‌تر، خصوصی، کلاس‌های کم‌تر، معلمان قابل‌تر و امکانات بیش‌تر. نوع اخیر شهریه‌ای طلب می‌کند که پرداخت آن از عهده خانواده‌های محروم برنمی‌آید» (همان، صص ۴ و ۳۷۳).

به نظر می‌رسد معضل جهانی کیفیت پایین آموزشی مدارس دولتی، تا حد زیادی به قبول مسئولیت تأمین مالی آموزش و پرورش توسط دولت‌ها و عدم مشارکت جدی خانواده‌ها در تأمین بخشی از آن باز می‌گردد و البته این معضل در کشورهای در حال توسعه و غیر ثروتمند ابعاد گسترده‌تری دارد.

تعمیم آموزش رایگان به سطوح آموزش متوسطه و عالی، باعث شده که «نسبت یارانه آموزش عالی در مقایسه با آموزش ابتدایی (که فقرا از آن به نحو گسترده‌تری استفاده می‌کنند) در کشورهای در حال توسعه ۲۵ بر ۱ باشد و این نسبت برای کشورهای آفریقایی به ۵۰ بر ۱ نیز بالغ

می‌شود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که توزیع یارانه‌های دولت در تمامی سطوح آموزش، به نحو بارزی به سوی فقرا هدایت نشده است» (جیمنز، همان، ص ۳۹۹).

از جمع‌بندی مطالبی که در این باره از مقالات «دانشنامه اقتصاد آموزش و پرورش» نقل شد، می‌توان این گونه برداشت نمود که تدبیری که بر اساس رویکرد اول در مورد تأمین مالی فرآیند آموزش و پرورش از سوی دولت‌ها اندیشیده شده و هم اکنون در بسیاری از کشورهای جهان مورد قبول است، در وضعیت فعلی، با آثار نامطلوبی مواجه شده و از این جهت معضلی قابل توجه در نظام‌های آموزش و پرورش محسوب می‌شود که تجدید نظر در آن ضروری است.

۲. بررسی مختصر سابقه ارتباط دولت با نهاد آموزش و پرورش در حکومت‌های ایران بعد از اسلام، نشان می‌دهد که ارتباط دولت با نهاد تعلیم و تربیت، همواره به‌طور رسمی مورد تأکید و تأیید بوده است و تأسیس مدارس «نظامیه» در دوران سلجوقیان از سوی حکومت یا حمایت جدی سلاطین صفوی از نهادهای آموزشی برای مقاصد مذهبی از مصادیق آن به شمار می‌آید (مرزوقی، همان، ص ۱۸)؛ اما بحث تسلط کامل دولت بر نهاد آموزش و پرورش، به هیچ وجه مطرح نبوده است لیکن بعد از انقلاب مشروطیت و پس از آن‌که با تصویب قانون اساسی فرهنگ (یا آموزش و پرورش) در سال ۱۲۹۸، آموزش و پرورش اجباری شد و دولت مسئولیت کنترل و اداره تمام سطوح آموزش را برعهده گرفت، بحث تأسیس مدارس جدید و دولتی شدن نظام آموزش و پرورش، به صورت هم‌زمان پیش رفت. هم‌چنان‌که دولت پهلوی بیش‌ترین تلاش‌ها را در جهت ترویج و انتقال ارزش‌ها و نگرش‌های کهن سلطنتی با استفاده از کتب درسی و فعالیت‌های فوق برنامه مدارس نمود (همان، ص ۱۹).

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به عنوان واقعه‌ای مهم که تأثیراتی شگرف بر نظام اجتماعی - سیاسی ایران بر جای گذاشت و در رأس این تحولات، موجب تغییر نظام سیاسی شاهنشاهی به دولت اسلامی با ساختار جمهوری «اسلامی» گشت، «ضرورت تبیین و تعریف جدیدی از نسبت میان نهاد تعلیم و تربیت و نظام سیاسی براساس مبانی اسلامی و اصول اساسی فکری مقبول در نظام آموزش و پرورش هم‌چنان وجود داشت»، (همان، ص ۱۹) اما متأسفانه بدون بازنگری و مطالعه نظری کافی در این زمینه، همان رویکرد قبلی در خصوص نسبت دولت و نهاد آموزش و پرورش، در قالب تسلط دولت بر نظام آموزش و پرورش ادامه یافت. به عنوان مثال، براساس بند سوم اصل ۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی: «دولت موظف می‌شود آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان را برای همه و در تمام سطوح فراهم نماید»<sup>۱</sup> و بنابر اصل سی‌ام قانون اساسی: «دولت موظف می‌شود که وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا

۱. برای اطلاع بیشتر از مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی در مورد این دو اصل، ر.ک: مشروح مذاکرات

پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحدّ خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد»<sup>۱</sup>.

برای تحقق این دو اصل، ناگزیر، نظام آموزش و پرورش کشور به صورت دولتی شدن کامل پیش‌رفت و براساس این دو اصل که در بازنگری قانون اساسی سال ۶۷ نیز تغییری نکرد، هم‌چنان همه مردم (اعم از توانگر و فقیر) حق آموزش و پرورش رایگان تا پایان دوره متوسطه و حتی آموزش عالی را از دولت جمهوری اسلامی مطالبه می‌کنند.

اکنون با آن‌که میزان قابل توجهی از بودجه عمومی کشور صرف آموزش و پرورش رایگان مردم تا پایان آموزش عالی شده و وزارت آموزش و پرورش گسترده‌ترین تشکیلات دولتی است کیفیت و کارآمدی نظام آموزش و پرورش دولتی به شدت مورد سؤال است و بسیاری از صاحب نظران، مشکل اساسی را در عدم کفایت منابع تأمین مالی آموزش و پرورش و عدم توانمندی دولت در اداره بهینه نظام آموزش و پرورش می‌بینند.

تدبیر تأسیس مدارس خصوصی با عنوان عمدتاً نامناسب «غیرانتفاعی» نیز، با وجود پیش‌بینی‌ها، بار چندانی از هزینه سنگین آموزش و پرورش کم نکرده و به دلایل گوناگون، عوارض نامطلوبی چون: نخبه پروری، تشدید فاصله بین محرومان و اغنیاء و جذب معلمان باتجربه از نظام آموزش دولتی را نیز برجای گذاشته است (علم‌الهدی، صص ۹-۶).

۳. علاوه بر بحران عدم کفایت منابع مالی، که از عوارض تحقق دیدگاه تسلط کامل دولت بر نظام آموزش و پرورش است، آثار نامطلوب دیگری نیز بر دولتی شدن تعلیم و تربیت و سلطه کامل آن بر نهاد آموزش و پرورش مترتب است که به برخی از آن‌ها در بخش بعدی مقاله اشاره خواهد شد؛ اما تأمل و ژرف اندیشی در این‌گونه عواقب و آثار منفی، ضرورت بررسی و تجدید نظر علمی مسئله مورد بحث را به امید یافتن راه حلی جدید برای آن آشکار می‌سازد.

### بخش دوم. نقد و بررسی نظریه رایج

در بخش قبل، در مورد نظریه‌های ناظر بر چگونگی ارتباط دولت و جریان و نهاد تعلیم و تربیت، به سه رویکرد متفاوت اشاره شد؛ اما براساس شواهد و قراین متعدد، نظریه اول، یعنی تسلط کامل دولت بر فرآیند آموزش و پرورش و دولتی شدن نهاد تعلیم و تربیت، از طرفداران پیش‌تری برخوردار است و مقبولیت عملی آن در بین سیاست‌مداران و صاحبان قدرت، گسترده و سابقه بیش‌تری دارد؛ به ویژه از دورانی که مسئله آموزش فراگیر، اجباری و رایگان، بر اثر عوامل متعددی از جمله تحولات فرهنگی اجتماعی غرب پس از قرون وسطی، انقلاب صنعتی و نیاز مبرم منابع به نیروی انسانی ماهر و نیمه ماهر، رشد دیوان سالاری و ظهور و گسترش دولت‌های

بزرگ اروپایی و استقلال کامل آن‌ها از کلیسا، رشد اندیشه مردم سالاری در روابط سیاسی و لزوم افزایش آگاهی عمومی، به صورت ضرورت گریزناپذیر اجتماعی و حق مسلم و اولیه آحاد بشر محسوب شد (علم‌الهدی، صص ۲۰۳) و جهان غرب در پاسخ به این ضرورت، نهاد آموزش و پرورش را به شکل جدید و سازمان یافته تدبیر نمود، موضوع تسلط دولت‌ها بر جریان تعلیم و تربیت با توجیه ضرورت تأمین منابع مالی برای این نهاد تازه تأسیس و حمایت و پشتیبانی از آن، شکل گسترده‌تری به خود گرفت. این در حالی است که نظریه و رویکرد دوم، با آن‌که از سوی مدافعان تغییرات انقلابی و برخی مریبان چپ و نئومارکسیست حمایت می‌شود، بیش از حد آرمانی و غیر واقعی است. «اپل» معتقد است این نظریه، تأکیدی بیش از حد و افراطی بر نظام آموزشی [و توانمندی آن] دارد، در حالی که نظام آموزشی، موضوع معین و مجزایی نیست. هم‌چنین «کوهلی» بر این باور است که نمی‌توان از مدرسی که توسط نظام حاکم تحدید و تعریف شده‌اند، به عنوان وسیله‌ای برای تغییرات عمیق و بنیادی استفاده نمود (مرزوقی، ص ۴۱). هم‌چنین نظریه سوم نیز تاکنون در مرحله ایده‌پردازی و نقد رقبا متوقف شده و برنامه‌های اجرایی مشخصی نیز برای طرح استقلال نهاد تعلیم و تربیت از دولت ارایه نکرده و نهاد قدرتمند مستقلی<sup>۱</sup> را برای پشتیبانی از فرآیند تعلیم و تربیت به مثابه جایگزین دولت معرفی ننموده است. براساس این توضیحات، به نظر می‌رسد نقد و بررسی دیدگاه‌ها و نظریات مطرح شده در بخش اول، با توجه به رواج و سابقه نظریه اول و اقبال عمومی به آن در مقام عمل، تنها به این نظریه منحصر گردد؛ به ویژه آن‌که در جامعه اسلامی ما نیز این نظریه مقبولیت یافته و مبنای عمل قرار گرفته است.

در پاسخ به سؤال اصلی این مقاله، در مورد چگونگی رابطه دولت اسلامی با جریان تعلیم و تربیت و نهاد آموزش و پرورش و به تعبیر دیگر حدود مسئولیت و وظایف تربیتی دولت اسلامی، به اقتضای نظریه مزبور، دولت اسلامی باید کنترل کاملی بر نهاد آموزش و پرورش و تأثیری یک‌سویه بر جریان تعلیم و تربیت داشته باشد که چنین ایده‌ای مستلزم آن است که همه عوامل دخیل در فرآیند تعلیم و تربیت، تحت نظارت و مدیریت دولت اسلامی قرار گیرند و مسئولیت تربیتی آن‌ها در پرورش مردم و به ویژه نسل نوحاسته، در طول مسئولیت تربیتی دولت اسلامی و تحت اشراف مستقیم آن باشد.

اکنون به نقد و بررسی این نظریه و لوازم آن در مورد دولت اسلامی می‌پردازیم.

### الف. دلایل نظریه و نقاط مثبت آن

برخی دلایل و نقاط مثبتی که این نظریه می‌تواند به آن‌ها اتکا نماید، عبارت‌اند از:

۱. چه اینکه برخلاف بخش‌های اقتصادی و صنعتی، بخش خصوصی در جهان غرب به دلیل ماهیت هزینه بر و غیر انتفاعی تعلیم و تربیت، حاضر به پشتیبانی و سرمایه‌گذاری جدی در این بخش در قبال دولت نیست.

۱. تشکیل دولت اسلامی و بقای آن، اصولاً فلسفه و جهت تربیتی دارد؛ به این معنا که حکمت اصلی تأسیس دولت و حکومت به نام اسلام و براساس مقررات شریعت، رفع موانع تربیت و ایجاد مقتضیات اجتماعی رشد و کمال همه جانبه انسانی است. براساس دیدگاه قرآن، یکی از ویژگی‌های مهم آدمی، تأثیرپذیری او از شرایط زمانی - مکانی و به ویژه شرایط و موقعیت‌های اجتماعی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام بر همین اساس، تشبیه به هرگروه را زمینه ساز تحول آدمی می‌داند: «ان لم تکن حلیماً فتحلّم فانه قل من تشبه بقوم الا او شک ان یكون منهم؛ اگر بردبار نیستی پس خود را بردبار جلوه بده، چه اندک پیش می‌آید که کسی خود را به گروهی شبیه سازد و جزو آنان نشود» (نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷).

با توجه به این ویژگی، یکی از اصول اساسی در تربیت آدمی «اصلاح شرایط»<sup>۱</sup> است که «روش‌های تربیتی متنوعی در این راستا برای تغییر شرایط اجتماعی و انسانی مورد تأکید قرار گرفته است که در رأس آنها، تأکید بر تشکیل جامعه و حکومت اسلامی و قرار گرفتن مجاری امور در دست عالمان است» (باقوی ۱۳۷۵، ص ۱۰۰).

امیرمؤمنان علی علیه السلام در سخن والایی مقصد خود را از تشکیل حکومت و ایجاد دولت اسلامی چنین بیان فرموده است:

«اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منّا منافسة فی سلطان ولا التماس شی من فضول الحطام ولکن لرتة المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک فیامن المظلومون من عبادک و تقام المعطلة من حدودک؛ خدایا تو می‌دانی که آنچه از ما گذشت نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه به خاطر رسیدن به چیزی از بهره ناچیز دنیا؛ بلکه مقصد ما آن بود که نشانه‌های دین تو را بازگردانیم و اصلاح را در سرزمین‌های تو آشکار سازیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات را امنیت فراهم آید و حدود اجرا نشده‌ات برپا شود» (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱).

امام علیه السلام در کلام کوتاه و حکمت‌آمیز دیگری، ارزش حکومت کردن بر مردمان را از لنگه کفش پاره دوزی شده‌ای کمتر می‌داند، مگر آن‌که حقی را برپا سازد یا باطلی را دفع نماید: «والله لیهی احب من امرکم الا ان اقیم حقاً او ادفع باطلاً» (همان، خطبه ۳۳). هم‌چنین امام علیه السلام در صدر عهدنامه جاوید خود به «مالک اشتر»<sup>۲</sup>، که مرام نامه همیشگی دولت اسلامی، در قالب اجرای غیر معصوم، ولی مورد تأیید کامل امام علی علیه السلام می‌باشد، فلسفه و علت جعل سرپرستی مصر برای «مالک اشتر» را در چهار امر مهم منحصر نموده است که «استصلاح اهل مصر» از آن جمله است: «هذا ما امر به عبدالله علی امیرالمؤمنین علیه السلام مالک بن الحارث الاشتر فی عهده الیه حین ولاه

۱. برای توضیح بیشتر در مورد اصل اصلاح شرایط و روش‌های متنوع مترتب بر آن، ر.ک: خسرو باقری.

مصر بجایه خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلهای و عمارت بلادها؛ این فرمان بنده خدا علی امیرمؤمنان به «مالک اشتر» پسر حارث است، در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر برمی‌گزینند تا خراج آن دیار را جمع آورد، و با دشمنانش نبرد کند و برای مردم مصر صلاح بخواند و سرزمین‌های آن دیار را آباد کند» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

با دقت در معنای لغوی «استصلاح» مشخص می‌شود که در این جا منظور خواستن ماده فعل (صلاح) برای مفعول فعل، است (حسینی طهرانی ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۰۸) که با توجه به آن‌که مفعول این فعل در کلام امام علیه السلام اهل مصراند و با ملاحظه معنای جامع «صلاح» (که به معنای ضد فساد می‌باشد - اقرب الموارد) می‌توان «استصلاح اهل مصر» را به معنای «جستجو و درخواست هرگونه صلاح برای اهل مصر» دانست که فراهم آوردن تدابیر لازم برای تحقق صلاح مردم لازمه آن است. با مقایسه استصلاح اهل مصر با سه هدف دیگر جعل ولایت (جمع آوری خراج، مبارزه با دشمن و آباد نمودن سرزمین) می‌توان تمامی اهداف تربیتی، اخلاقی و ارزشی حکومت اسلامی را که به‌طور مستقیم به صلاح خود مردم است، در دایره شمول این مفهوم (استصلاح اهل) وارد کرد و این، یعنی آن‌که بخش مهم حکمت و فلسفه جعل ولایت و سرپرستی «مالک اشتر»، تربیت نفوس مردم مصر تا حد تحقق صلاح و دفع فساد از ایشان است. با توجه به روایات بسیاری که از معصومین علیهم السلام در مقام بیان هدف و غایت اصلی حکومت اسلامی نقل شده و به ذکر برخی از آن‌ها اکتفا شد<sup>۱</sup>، می‌توان یکی از اهداف غایی تأسیس دولت اسلامی را «زمینه‌سازی و فراهم نمودن تدابیر برای تحقق صلاح و رشد همه جانبه مردمان و نابودی هرگونه فساد در وجود مردم» دانست. به این ترتیب لازم می‌شود که دولت اسلامی همه تدابیر و امکانات لازم و در دسترس را برای تحقق این هدف غایی به کار گیرد و بدیهی است تسلط بر نظام آموزش و پرورش و تأثیرگذاری کامل بر جریان تعلیم و تربیت، از کارآمدترین این تدابیر خواهد بود.

۲. علاوه بر این که جعل تعلیم و تربیت در مجموعه اهداف تشکیل دولت اسلامی، مکانت و جایگاهی والا را برای این امر نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که نه تنها نمی‌توان به هیچ قیمتی از آن عدول نمود بلکه باید همه وسایل مشروع و ممکن را نیز برای تحقق آن به کار گرفت، در بخشی دیگر از متون دینی ناظر به شئون دولت اسلامی، وظایف و مسئولیت‌های حاکم اسلامی (و دولت تحت ولایت او) به تفصیل در قالب تعابیری قابل تأمل و ژرف بیان شده است که وجوب و لزوم انجام آن‌ها را بدون هیچ قید و شرطی اقتضا می‌نماید.

در این بخش به ذکر چند نمونه از این نصوص دینی از کلام نورانی امیرمؤمنان علیه السلام

۱. برای اطلاع بیشتر ر. ک: به مجموعه مباحث روایی مطرح در مبحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی، از جمله:

آثار ارزشمند امام خمینی (ره)، آیه‌الله جوادی آملی، آیه‌الله سیدمهدی موسوی‌خلخالی ...

می‌پردازیم: «ایها الناس ان لی علیکم حقاً ولکم علی حق: فاما حَقَّکم علی فالنصیحة لکم و تنویر فینکم علیکم و تعلیمکم کیلا تجهلوا و تأدیبکم کیما تعلموا؛ ای مردم مرا بر شما و شما را بر من حقی است. حق شما بر من آن است از خیرخواهی شما درین نورزم، و بیت‌المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم و شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و شما را ادب نمایم تا دانا شوید...» (نهج البلاغه، خطبه ۳۴). در این حدیث، نیمی از حقوق مردم بر عهده والی و حاکم اسلامی، عبارت است از تعلیم و تأدیب ایشان؛ که ارتباط آن با فرآیند تعلیم و تربیت واضح‌تر از آن است که محتاج بیان باشد. اما چند نکته قابل ذکر در تعبیر حق نهفته است:

اول، آن‌که این تعبیر نشانگر آن است که عموم مردم (الناس) می‌توانند و بلکه باید این حق خود را از دولت اسلامی مطالبه نمایند.

دوم، آن‌که مبنا و خاستگاه اصلی مسئولیت دولت اسلامی، حق مردم است که از باب ملازمه حق و تکلیف در دیدگاه اسلام<sup>۱</sup> به جای بیان مسئولیت و تکلیف دولت در قالب حق مردم بیان شده و این خود دلیل اهمیت این مسئولیت دولت اسلامی است؛ چرا که متعلق برخی از تکالیف، حقوق الهی‌اند که در منظومه اندیشه اسلامی، «حق الناس» نسبت به آن‌ها از جهاتی ترجیح داده شده است.

امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدمة علی حقوقه فمن قام بحقوق عباده الله كان ذلك مودياً الى القيام بحقوق الله؛ خداوند سبحان حقوق بندگانش را بر حقوق خود مقدم نموده است. پس هرکس حقوق بندگان را ادا نماید، این امر به ادای حقوق خداوند منجر خواهد شد» (میزان الحکمة، ج ۲، ص ۴۸۰).

سوم، آن‌که امام علی علیه السلام در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه در مقام توصیف ویژگی حقوق متقابل مردم و دولت اسلامی می‌فرماید: «...ثم جعل سبحانه من حقوقه افتراضها لبعض الناس علی بعض... واعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعیة و حق الرعیة علی الوالی، فریضة فرضها الله سبحانه لكل علی كل فجعلها نظاماً لا لفتهم و عزاً لدینهم...؛ پس خدای سبحان برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم بر عهده برخی دیگر قرار داده و آن‌ها را واجب نمود... و در میان این حقوق واجب الهی بزرگ‌ترین حق، حق والی بر مردم و حق مردم بر والی است. حق واجبی که خدای سبحان بر هر دو گروه لازم شمرد و آن را عامل پایداری الفت میان ایشان و مایه سربلندی دین ایشان قرار داد...» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶).

با اندک تأملی در این فرازهای نورانی، می‌توان جایگاه والای مسئولیت‌ها و حقوق متقابل بین مردم و دولت اسلامی، از جمله مسئولیت دولت اسلامی نسبت به تعلیم و تربیت مردمان، را دریافت؛ چراکه قرار دادن این حقوق از جمله حقوق خدا (من حقوقه) و تأکید بر فریضه واجب

۱. برای اطلاع از دلایل این ملازمه، ر.ک: احمد بهشتی، «حق و تکلیف» (مقاله)، کتاب نقد، ج ۱، ص ۲۸۵۵.

بودن آن از سوی خداوند، نشان می‌دهد که نمی‌توان این حقوق متقابل را، مثلاً با تراضی و توافق طرفین اسقاط نمود. به عبارت دیگر شأن این حقوق مانند «قراردادهای اجتماعی» بین عقلا نیست که امری اعتباری محسوب شود. پس تکلیف و مسئولیت دولت اسلامی در مقابل مردم، که شامل تعلیم و تربیت مردمان نیز می‌شود، امری است که هم «حق الناس» است و هم «حق الله» و متصدیان دولت اسلامی، از این جهت هم در قبال قاطبه مردم «پاسخگو» هستند و هم در پیشگاه خداوند «مورد محاسبه»؛ هم‌چنان‌که توصیف حقوق متقابل دولت اسلامی و مردم، به عنوان بزرگ‌ترین حقوق در کلام شخصیتی که هرگز مبالغه و خلاف واقع‌گویی از او متصور نیست، جایگاه والای این حقوق و مسئولیت‌ها را در میان سایر مسئولیت‌ها نسبت به آحاد مردم نشان می‌دهد. اثر و نتیجه قطعی ادای این حقوق متقابل نیز از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام، استواری دوستی و الفت میان مردم و دولت و عزت و سرفرازی این مردمان خواهد بود.

امام علی علیه السلام در بیان دیگری، تعلیم حدود اسلام و ایمان به افراد جامعه را مسئولیت امام و رهبر جامعه برمی‌شمارد و می‌فرماید: «علی الامام ان یعلم اهل ولايته حدود الاسلام والایمان؛ بر امام است که بر اهل ولایت خویش حدود اسلام و ایمان را تعلیم دهد» (دلشادتهرانی، ۱۳۷۷، ص ۸۰) و در نامه‌ای به «قشم‌بن العباس» فرماندار مکه، دستور می‌دهد: «فاقم للناس الحج و ذکرهم بايام الله واجلس لهم العصرین فأنت المستفتی و علم الجاهل و ذاکر العالم؛ برای مردم حج را به پادار و روزهای خدا (ایام الله) را به یادشان آور، در بامداد و شامگاه، در مجلس عمومی با مردم بنشین، پاسخ پرسش‌های دینی ایشان را بده، ناآگاه را بیاموز و با دانشمند به گفتگو بنشین» (تهج البلاغه، نامه ۶۷). ناگفته پیداست که انجام این وظایف، به ویژه افتاء و تعلیم افراد نادان، صبغه‌ای تربیتی دارد.

بنابراین بر اساس مفاد صریح این‌گونه روایات، یکی از وظایف اصلی حاکم اسلامی (و دولت اسلامی در هر زمان) در دیدگاه امام علی علیه السلام آموزش فضایل و تربیت اخلاقی، تعلیم معارف دینی و اعتقادی و تعلیم و تربیت مردم است که علاوه بر دلالت بر مسئولیت تربیتی دولت اسلامی، محتوا و موضوعات تربیتی مورد عنایت و دارای اولویت در منظر علوی را نیز معرفی می‌نماید. ۳. توجه به کارکردها و دستاوردهایی که نهاد تعلیم و تربیت، به ویژه در وجه سازمان یافته و رسمی آن، در جهت حمایت از استمرار و تقویت حاکمیت سیاسی دولت دارد، زمینه طرح استدلالی عقلی برای لزوم تسلط دولت اسلامی بر نهاد آموزش و پرورش و نظارت کامل دولت بر فرآیند تعلیم و تربیت را فراهم می‌سازد.

بنابر تحلیل نظریه پردازان سیاسی و جامعه‌شناسان تربیتی، آموزش و پرورش رسمی، در هر جامعه‌ای، کارکردهایی عمده برای نظام سیاسی دارد که جامعه‌پذیری سیاسی، آشنا سازی نسل نو با فرهنگ سیاسی حاکم، ایجاد یگانگی و وحدت سیاسی در جامعه، فراهم آوردن زمینه



تشکیل نهادها و مؤسسات سیاسی، تربیت هواداران و وفاداران سیاسی و پرورش کادر حکومتی از زمره آن‌هاست (مرزوقی، صص ۲۰-۲۴).

در نگاه کلی‌تر، باید گفت که آموزش و پرورش رسمی نسبت به سایر عوامل کنترل و نظارت اجتماعی، از مؤثرترین آن‌هاست. در این معنا، تربیت می‌تواند ابزاری برای اعمال پنهان قدرت و کنترل اجتماعی و فکری جامعه باشد. شاید یکی از دلایل اصلی همگانی و اجباری کردن آموزش و پرورش و حمایت همه‌جانبه دولت‌ها از نهاد تعلیم و تربیت با وجود هزینه‌بری و مصرفی بودن این نهاد، موضوع کنترل اجتماعی باشد.

با توجه به این کارکردهاست که رسالت نهاد آموزش و پرورش را باید چیزی فراتر از آموختن سواد دانست. در حقیقت دستگاه آموزش و پرورش، از طریق مدارس، اشاعه‌گر ایدئولوژی و فرهنگ حاکم است (همان، ص ۸۲).

به عبارت دیگر، «مسئله باز تولید دانش، پیش، ارزش‌ها و رفتارهایی در خزانه رفتاری نسل نو که منجر به باز تولید فرهنگ حاکم و مسلط می‌گردد، یکی از وظایف مهم مدارس محسوب می‌شود که نقش مهمی در بقا و تداوم حاکمیت نظام سیاسی ایفا می‌کند» (همان، ص ۸۳).  
با ملاحظه این‌گونه کارکردها و دستاوردهای مثبت، دولت اسلامی باید نهاد تعلیم و تربیت و جریان آموزش و پرورش را براساس باورهای ایدئولوژیک خاص و مقبول خود، هم‌چون هر دولت ایدئولوژیک دیگر، هدایت و کنترل نماید.

۴. نهایتاً نقشی که گسترش رایگان و اجباری آموزش عمومی در رفع محرومیت اقشار ستم‌دیده و طبقات محروم جامعه و امکان رشد همسالان و عادلانه فرزندان همه اقشار مردم (اعم از غنی و فقیر و شهری و روستایی) برعهده دارد، ضرورت هدایت و مدیریت نهاد تعلیم و تربیت توسط دولت اسلامی را به خوبی موجه و مدلل می‌سازد: «مشارکت گسترده در جوامع نوین چنین ایجاب می‌کند که همه افراد در معرض تجارب مشترکی قرار گیرند که پیش‌نیاز دست‌یابی به فرصت‌های در دسترس است. این تعمیم فرصت‌ها، به خودی خود، یک منفعت مهم اجتماعی به شمار می‌آید» (لوین، همان، ص ۳۷۷).

بسط عدالت و مبارزه با محرومیت اقشار آسیب‌پذیر، علاوه بر حسن عقلی، امری است که امام علی علیه السلام با تأکید از والیان و مسئولان دولت خویش می‌خواهد که آن را محور سیاست‌گذاری قرار دهند: «ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق واعمها فی العدل واجمعها لرضی الرعیه؛ باید که پسندیده‌ترین کارها برای تو، نزدیک‌ترین آن‌ها به حق، شامل‌ترین‌شان در بسط عدل و فراگیرترین آن امور در جلب خشنودی عامه مردم باشد» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

هم‌چنین امام علیه السلام در فراز دیگری از عهدنامه، توصیه‌ای در مورد محرومان و مستضعفان می‌نماید: «ثم الله الله فی الطبقة السفلی من الذین لاحیلة لهم من المساکین والمحتاجین و اهل

البؤسی والزمنی... و تفقد امور من لا یصل الیک منهم ممن تقحمه العیون و تحقره الرجال؛ پس خدا را! خدا را! [در نظر بگیر] در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره‌ای ندارند و عبارت‌اند از زمین‌گیران، نیازمندان، گرفتاران و دردمندان... و امور کسانی را بیش تر رسیدگی کن که به تو دسترسی ندارند. افرادی که از کوچکی به چشم نمی‌آیند و دیگران آن‌ها را کوچک می‌شمارند» (همان).

البته می‌توان دستاوردی را که تعمیم آموزش عمومی و رایگان برای ملت‌ها از لحاظ ارتقای فرهنگ عمومی، رشد رفاه اقتصادی و تسهیل توسعه همه جانبه در پی دارد نیز، در ذیل همین دلیل به عنوان توجه به فواید و منافع عمومی آموزش و پرورش در جهت رفع نیازهای معیشتی و زندگی مردم ذکر نمود: «به‌طور کلی چنین استدلال می‌شود که آموزش عمومی و قسمت اعظم آموزش متوسطه، چنان منافع مهمی ایجاد می‌کند که کلیت جامعه باید آن‌ها را پشتیبانی کند (فریدمن ۱۹۶۲ و ویز برود ۱۹۶۴). این منافع عبارت‌اند از: مجموعه ارزش‌های مشترک، دانش، زبان رسمی، مهارت‌های مورد نیاز بازار کار نوین، پرورش استعدادهای علمی و فرهنگی نهفته و...» (لویز، همان، ص ۳۷۷).

این موارد چهارگانه، بخشی از دلایل و وجوه مثبتی هستند که می‌توانند به عنوان نقاط قوت نظریه رایج و مقبول در باب ارتباط دولت با آموزش و پرورش مطرح شوند که بدیهی است با تأمل در دلایل روایی، به ویژه نصوص ناظر بر سیره حکومتی امام علی علیه السلام، می‌توان آن‌ها را تکمیل نمود که به دلیل پرهیز از اطاله کلام از آن درمی‌گذریم.

#### ب. نقد «نظریه» بیان نقاط ضعف آن

در این قسمت ابتدا سعی می‌شود دلایل اقامه شده برای نظریه رایج و مقبول مورد تحلیل انتقادی قرار گیرد و سپس با قطع نظر از این تحلیل، خود «نظریه» و چگونگی تحقق آن مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

#### تحلیل انتقادی ادله نظریه

۱. دلالت ادله نقلی متعدد در خصوص تبیین فلسفه تشکیل دولت اسلامی (دلیل ۱) یا تشریح وظایف دولت اسلامی (دلیل ۲) بر مدعای نظریه رایج مخدوش است؛ چرا که با فرض صدور (و عدم مناقشه در اسناد این ادله) و قبول مضمون (مدلول مطابقی) آن‌ها، نمی‌توان باز هم آن را دلیلی بر لزوم تسلط دولت اسلامی بر فرآیند تعلیم و تربیت (و همه مظاهر و مراحل آن) در جامعه اسلامی یا ضرورت تصدی مستقیم نظام آموزش و پرورش رسمی توسط دولت اسلامی دانست؛ چراکه مفاد صریح و مضمون این ادله، لزوم جهت‌گیری تربیتی در دولت اسلامی و انجام وظایف تربیتی به وسیله دولت اسلامی است و تربیت، حتی در اصطلاح ادبیات تخصصی تربیتی، مفهومی عام و کلی دارد؛ یعنی: فرآیند زمینه سازی برای ایجاد و تقویت تغییرات مطلوب در دیگری (با قطع نظر از سن و نوع مخاطب، فضای تأثیر، زمان و

شرایط تأثیر)» که از آن به عنوان تعلیم و تربیت (Education) یاد می‌شود و مفهومی ویژه و محدود، که تنها «مجموعه فعالیت‌های سازماندهی شده برای تأثیر مثبت بر روی نسل نوظهور در سنین خاص و در فضا و شرایطی ویژه» را شامل می‌شود که از آن به عنوان آموزش و پرورش رسمی (Formal Education یا تحصیلات آموزشی (Schooling) نیز یاد می‌شود<sup>۱</sup> آشکار است که بر اساس قواعد روش شناختی تفسیر متن علی‌الاصول در صورت فقدان قرینه معینی، باید از واژه تربیت و الفاظ معادل آن در محاورات عقلایی همان معنای عام را اراده نمود. به نظر می‌رسد که در استدلال بالا، بین مفهوم عام و کلی تربیت و مفهوم خاص آن، خلطی صورت گرفته است که باید از آن اجتناب می‌شد.

به هر حال از مفاد و مضمون ادله بالا نمی‌توان برداشت نمود که همه فعالیت‌های تربیتی رسمی یا غیررسمی باید تحت نظارت و مسئولیت دولت اسلامی قرار گیرد، یا آن‌که دولت اسلامی باید مسئولیت مستقیم اداره نهاد تعلیم و تربیت رسمی را بر عهده گیرد.

علاوه بر این قرینه آشکار اراده معنای عام تربیت در این ادله، آن است که بررسی تاریخ تعلیم و تربیت در کشورهای اسلامی، به ویژه در صدر اسلام، نشان می‌دهد که دولت اسلامی چه در زمان امام علی علیه السلام و چه در سده‌های بعدی (که کم‌کم تنها نامی از اسلام بر آن بود) هرگز مسئولیت تعلیم و تربیت رسمی و مؤسسات متصدی آموزش نسل نوظهور را بر عهده نداشته است (اسماعیل علی، ص ۷۷)؛ درحالی‌که این امر برای استدلال‌کننده مسلم است که حداقل حکومت امام علی علیه السلام به‌طور کامل وظایف تربیتی خود را انجام می‌داده است. از این رو، انجام وظیفه تربیتی دولت اسلامی را باید در مواردی هم‌چون آموزش عمومی احکام و معارف و اخلاق الهی، در قالب ایراد خطبه، تعلیم عملی آداب و اخلاق اسلامی در معاشرت با مردم، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود الهی<sup>۲</sup> و... جستجو نمود.

هم‌چنین تأمل در مفاد ادله متعددی که مسئولیت تربیت و آموزش فرزندان خردسال را مستقیماً بر عهده پدران (و خانواده‌ها) می‌گذارد، دلالت ادله مزبور بر «نظریه» را به مقتضای اصل جمع بین ادله خدشه دار می‌کند؛ امام علی علیه السلام می‌فرماید: «... و حق الولد علی الوالد آن یحسین اسمه و یحسین اده و یعلمه القرآن؛ و حق فرزند بر پدر آن است که او را نام نیک گذارد و خوب وی را ادب نماید (یا آموزش آداب دهد) و قرآن را به او یاد دهد» (نهج البلاغه، حکمت ۳۹۹). در این حکمت شریف، که مفاد آن در احادیث بسیار دیگری نیز آمده است، امام علیه السلام ایفای

۱. در این باره توجه و تأمل کنیم به این گفته کوتاه و حکیمانه «فریدمن» که نه هر گونه تحصیلات آموزشی (رسمی) تربیت است و نه هر گونه تربیت تحصیلات آموزشی:

«Not all schooling is Education, Nor all education schooling»

۲. همچنان که امام علیه السلام خطاب به مردم کوفه می‌فرماید: «و ادبتکم بسوطی» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲).

حق (قابل بازخواست و موجب تکلیف) تربیت و ادب آموزی فرزند خودسال را بر عهده پدر می‌داند که مقتضای جمع بین ادله، آن است که مسئولیت مستقیمی در این باره متوجه دولت اسلامی نباشد. به هر حال از مجموع مباحث گذشته، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که ادله نقلی مطرح شده در باب فلسفه تربیتی دولت اسلامی و وظایف تربیتی آن، بر نظریه رایج و مقبول دلالت ندارند.

وانگهی اگر با توجه به مناقشات مطرح شده در مورد دلالت این گونه ادله بر لزوم تصدی و اداره مستقیم جریان تعلیم و تربیت رسمی توسط دولت اسلامی شک ایجاد شود، مقتضای اصل براءت شرعی و عقلی آن است که این تکلیف متوجه دولت اسلامی نباشد هرچند لزوم جهت‌گیری تربیتی و انجام وظایف تربیتی (به مفهوم عام آن) توسط دولت اسلامی از آن‌ها به خوبی استفاده می‌شود.

۲. اما استدلال عقلی ناظر به لزوم ملاحظه کارکردهای مثبت نظام آموزش و پرورش در جهت حفظ حاکمیت سیاسی دولت نیز با برخی مناقشات جدی روبه‌روست:

الف. کارکردها و دستاوردهای مثبت و عمدتاً سیاسی نظام آموزش و پرورش رسمی، ضرورتاً از لوازم تسلط دولت بر این نظام به شمار نمی‌آید؛ چرا که در فرض وجود رابطه مثبت بین دولت و نظام تعلیم و تربیت (با حفظ استقلال آن) امکان تحقق این گونه نتایج مثبت در راستای حفظ مشروعیت وجود دارد و چه بسا در آن صورت، به دلیل غیر مستقیم بودن تأثیرگذاری و طبیعی بودن رابطه این احتمال افزایش یابد.

ب. آن‌چه مطرح شده تنها یک روی سکه است و روی دیگر سکه آن است که در صورت موفق نبودن مدیریت و هدایت نظام آموزش و پرورش - حتی به دلایلی به جز قصور و ناتوانی دولت - همه این کارکردها صبغه‌ای منفی به خود گیرند و از این رهگذر نارضایتی سیاسی و تضعیف تعلق و وفاداری سیاسی به دولت حاصل شود. از این رو نمی‌توان تنها با توجه به فواید احتمالی تسلط دولت اسلامی بر فرآیند تعلیم و تربیت و اداره مستقیم آن، این نظریه را موجه دانست و تیغ دوله‌ای به دست گرفت.

۳. درباره استدلال نهایی اقامه شده به نفع نظریه، باید گفت که: اولاً هم‌چنان که در بخش اول این نوشتار اشاره شد، برخی تحلیل‌گران اقتصاد آموزش و پرورش صرف هزینه و تأمین منابع مالی آموزش عمومی و عالی توسط اکثر دولت‌ها را نهایتاً در جهت کمک به فقرا و محرومین ارزیابی نمی‌کنند، بلکه وضع موجود پرداخت یارانه از سوی دولت‌ها، بیشتر تر به نفع ثروت‌مندان و توانگرانی است که با عدم پرداخت هزینه واقعی آموزش فرزندان خود و استفاده از یارانه‌های عمومی دولت در قالب مزایای آموزش رایگان تا سطوح عالی (و نهایتاً بهره‌گیری از آموزش‌ها و امکانات جبرانی خصوصی در مواقع ضروری) روز به روز فاصله بین خود و

طبقات محروم را بیش تر می‌کنند. از این لحاظ عدالت آموزشی و رفع محرومیت طبقات محروم جامعه، از دولتی شدن آموزش و پرورش رسمی حاصل نمی‌شود. ثانیاً، پیامد مثبت تحقق عدالت آموزشی و کم شدن محرومیت طبقات محروم در فرض استقلال نسبی نهاد آموزش و پرورش رسمی از دولت اسلامی، توسط تعبیه نظام حمایت مستقیم دولت از فرزندان واجب‌التعلیم طبقات محروم، ولو با برقراری سیستم ارایه یارانه به خانواده‌های ایشان از طریق کوبین‌های آموزشی (هم‌چنان‌که پیشنهاد «فریدمن» به آن دلالت دارد)<sup>۱</sup> نیز قابل تحقق است. به علاوه، در صورت رهایی دولت از بار سنگین مسئولیت مستقیم نظام آموزش و پرورش و پشتیبانی تقریباً کامل مالی از آموزش عموم افراد واجب‌التعلیم، احتمالاً می‌توان در مجموع حجم یارانه و سرانه بسیار بیش‌تری برای فرزندان محروم در نظر گرفت و حتی برخی هزینه‌هایی را که خانواده‌های محروم از لحاظ فرصت از دست رفته فرزندان خود و امکانات کمک تحصیلی متحمل می‌شوند، در مورد افراد مستعدی که صرفاً به لحاظ فقر خانواده از ادامه تحصیل در دوره متوسطه و عالی باز می‌مانند، جبران نمود. به همین ترتیب می‌توان در صورت استقلال نهاد تعلیم و تربیت از دولت اسلامی، با توجه به فواید و منافع مهم اجتماعی محصول تعمیم آموزش و پرورش، کمک‌هایی را از بودجه عمومی دولت به این نهاد نمود.

#### نقد «نظریه» و بیان نقاط ضعف آن

اکنون شایسته است بدون توجه به مناقشاتی که در استدلال‌های تأیید کننده نظریه رایج صورت پذیرفت، این نظریه و نحوه فعلیت یافتن آن در شرایط فعلی، به‌طور مستقل مورد توجه قرار گیرد. در این قسمت به ذکر مواردی در این زمینه می‌پردازیم.

۱. عدم تناسب «نظریه» با مبانی و اصول تربیت اسلامی از لحاظ توجه به عوامل متنوع در فرآیند تربیت به ویژه خانواده

چنان‌که می‌دانیم در چارچوب اندیشه اسلامی فرآیند تعلیم و تربیت بسی گسترده ترسیم شده و عوامل فردی و اجتماعی متنوعی برای دخالت مؤثر در آن مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند که در رأس آن‌ها می‌توان از خانواده نام برد؛ به گونه‌ای که براساس برخی از دلایل معتبر، مسئولیت تربیت جامع فرزندان به عنوان حق ایشان، بر عهده خانواده و پدر خانواده گذاشته شده است.<sup>۲</sup> آیا اعتراف به این حق و لزوم ادای این مسئولیت توسط خانواده، مستلزم آن نیست که در

۱. برای اطلاع تفصیلی از این پیشنهاد، رک: لوپن، همان، ص ۳۸۵.

۲. نمونه آن در بیان امام علی علیه السلام در حکمت ۳۹۹ گذشت. هم چنین تأملی کوتاه در سیره تربیت معصومین علیهم السلام در خصوص پرورش فرزندان‌شان، برای تصدیق اهمیت و ضرورت نقش تربیتی خانواده کفایت می‌نماید.

جریان تعلیم و تربیت رسمی نونهالان جامعه اسلامی نقش بیش تری به خانواده داده شود و مکانیزم مشخصی برای اعمال این مسئولیت پیش‌بینی شود؟ آیا نباید خانواده‌ها برای تحقق این مسئولیت، به همکاری و مشارکت فراخوانده شوند و در فرآیند تعلیم و تربیت فرزندان‌شان نقش حمایت، نظارت و دخالت مؤثر را ایفا نمایند؟ به نظر می‌رسد در این نظریه برای خانواده‌ها چه در پشتیبانی و چه در مدیریت و هدایت جریان تعلیم و تربیت، حداقل همکاری و مشارکت پیش‌بینی شده است. از عواقب خواسته یا ناخواسته اجرای این نظریه، تضعیف جایگاه و عملکرد تربیتی خانواده است که عدم اختیار ایشان در انتخاب فضای تربیتی مناسب، بی‌توجهی به نظرات انجمن اولیا و مربیان در تصمیم‌گیری‌های مدیریتی و... از مظاهر آن به شمار می‌آید. همچنین غفلت از نقش بنیادی و اساسی نهادهای دینی، نظیر مساجد و علمای دینی در فرآیند تربیت، به ویژه در پرورش معنوی و اعتقادی و اخلاقی متریبان، از نقاط ضعف دیگر این نظریه است که هرگز نمی‌توان به دلیل وجود دولت اسلامی از همکاری و مشارکت این عوامل محروم ماند؛ امری که در نظام تعلیم و تربیت سکولار غرب به‌طور جدی پی‌گیری شد و تا حدودی به تضعیف ایمان دینی و التزام به ارزش‌های اخلاقی منجر گردید. البته در این نظریه، نقش سایر عوامل فرهنگی اجتماعی بالقوه مؤثر در فرآیند تربیت، مانند شکل‌های صنفی معلمان، مؤسسات خیریه و فرهنگی، رسانه‌ها و عناصر تصمیم‌گیر جامعه مدنی مانند شوراهای شهر و شهرداری‌ها، با تسلط دولت بر نهاد آموزش و پرورش کم‌رنگ دیده شده است که در نتیجه جریان تعلیم و تربیت از حمایت مؤثر و مشارکت فعال آن‌ها محروم شده و در عوض نقش آن‌ها حداکثر به منتقد معترض خارج از میدان تبدیل خواهد شد.

## ۲. ناسازگاری «نظریه» با دیگر وظایف و مسئولیت‌های اساسی دولت اسلامی

نظری تحلیلی به مجموعه وظایف و مسئولیت‌هایی که در نصوص دینی مانند عهدنامه «مالک اشتر» و دیگر اوامر حکومتی امیرالمومنین برای دولت اسلامی در نظر گرفته شده است<sup>۱</sup>، نشان می‌دهد که پذیرش مسئولیت مستقیم اداره و هدایت نهاد تعلیم و تربیت رسمی با انجام آن امور و وظایف اساسی در مقام تحقق تزامم دارد. با توجه به این که اموری نظیر تأمین همه جانبه امنیت، برپایی عدالت، فراهم سازی رفاه مردم و آباد سازی کشور، حتی در فراهم آوردن زمینه مناسب برای تحقق اهداف تعلیم و تربیت نقش عمده ایفا می‌نمایند و به این دلیل نیز از اولویت برخوردار هستند و نیز پیچیدگی‌های روزافزون زندگی اجتماعی در دوران معاصر، انجام همان وظایف را بسیار دشوار و گسترده نموده و حتی در مواردی نیز ناگزیر به فهرست این وظایف با توجه به مسایل جدید در مدیریت کلان جوامع امروزی افزوده است، به نظر می‌رسد

۱. برای اطلاع بیش‌تر از فهرست معضل این مسئولیت‌ها، ر.ک: دلشادتهرانی، دولت آفتاب.

با فرض نبودن دلیل خاص و قانع کننده برای پذیرش مسئولیت مستقیم اداره نهاد آموزش و پرورش رسمی و کنترل تمام عیار دولت بر فرآیند تعلیم و تربیت، پشتیبانی از این نظریه چندان موجه و منطقی نباشد و در نهایت به سنگین تر شدن غیر مناسب بار مسئولیت های دولت و ناتوانی در انجام وظایف اصلی تربیت جامعه.

۳. عدم امکان تحقق «نظریه» به صورت شایسته در مقام عمل، به دلیل ناتوانی دولت در حمایت و پشتیبانی مالی کافی از نهاد تعلیم و تربیت رسمی

پیچیدگی و گستردگی روز افزون جریان آموزش و پرورش در دوران معاصر، به افزایش هزینه بری نهاد تعلیم و تربیت در شرایط کنونی منجر شده است و براین اساس، موضوع تأمین مالی آموزش و پرورش رسمی توسط دولت اسلامی با چالش های جدی روبه رو شده است که بی توجهی به آن، عواقب ناگزیری نظیر: کاهش کیفیت آموزش و فقدان انگیزه قوی برای جذب و حفظ نیروی انسانی کارآمد در نظام آموزش و پرورش و نهایتاً عدم تحقق اهداف عالی تعلیم و تربیت اسلامی به سبب کمبود منابع و تجهیزات و امکانات مقتضی را در پی دارد.

تأمل در وضعیت فعلی تأمین مالی نظام آموزش و پرورش رسمی در جمهوری اسلامی ایران، می تواند عمق مسئله را نمایان سازد؛ چرا که با وجود اختصاص بخش قابل ملاحظه ای از بودجه عمومی کشور به آموزش و پرورش، در تحلیل نهایی یکی از علل اصلی معضل نظام تعلیم و تربیت، عدم کفایت منابع مالی و کمبود شدید آن محسوب می شود که البته هم چنان که در بخش اول این نوشته گفته شد، تنها اختصاص به ایران نداشته و در بیش تر کشورهای در حال توسعه، به عنوان چالشی مهم در نظام های آموزش و پرورش شناخته می شود. این وضعیت در حالی است که بیش تر بودجه دولت اسلامی در ایران از فروش نفت، که از منابع انرژی تجدیدناپذیر است و سرمایه ای است متعلق به همه نسل های حال و آینده، تأمین می شود و نباید آن را از منابع اصلی تأمین بودجه دولت اسلامی به شمار آورد. بنابراین سؤال مهمی که این نظریه با آن روبه روست، این است که در صورت استقرار دولت اسلامی در سرزمینی که از وجود منابع باارزش زیرزمینی مانند نفت و گاز و آهن و مس محروم باشد (مانند ژاپن)، این نظریه برای تأمین منابع مالی آموزش و پرورش، چه راه کاری ارائه می نماید؟

۴. بی توجهی «نظریه» به عوارض جنبی متعدد و نامطلوب دولتی شدن نظام آموزش و پرورش رسمی یکی دیگر از نقاط ضعف «نظریه»، بدون توجه به عدم امکان تأمین مالی کافی آموزش و پرورش رسمی توسط دولت اسلامی، آن است که تسلط مطلق دولت بر نهاد آموزش و پرورش رسمی، احتمالاً به عواقبی منجر می شود که تمرکزگرایی شدید و بی توجهی به نیازهای محلی و خرده فرهنگی، عدم بهره وری مناسب از امکانات در دسترس، حاکمیت مدیریت ناکارآمد و غیر

پاسخگو، عدم مشارکت جدی فرهنگیان در فرآیند تعلیم و تربیت به دلیل تصمیم‌گیری از بالا، عدم مداخله مؤثر خانواده‌ها و دیگر عوامل اجتماعی غیر دولتی در فرآیند نظارت و تصمیم‌سازی نهاد تعلیم و تربیت، پرورش روحیه مطیع پروری و یکسان‌سازی، گسترش بیش از حد نیاز حوزه ستادی و اجرایی نظام آموزش و پرورش و عوارض ناشی از آن، همگی از این آثار نامطلوب به شمار می‌آیند.

البته این نکته پذیرفتنی است که همواره بین نظریه و اجرای واقعی آن تفاوتی قابل توجه وجود دارد و هیچ‌گاه نمی‌توان نظریه‌ای ارائه کرد که در مقام تحقق و عمل با مشکلاتی روبه‌رو نشود؛ اما باید توجه داشت که از نقاط قوت نظریه‌ها نیز، پیش‌بینی مشکلات و موانع اجرایی و اتخاذ تدابیری برای پیش‌گیری از وجود آن‌ها و یا ارائه راه‌حل مناسب این مسایل است. بنابراین به نظر می‌رسد وجود این‌گونه نتایج سوء و تداوم آن‌ها در اجرای این نظریه، تا حد زیادی نشان‌ناکار آمدی و عدم واقع‌بینی آن است.

به هر حال و با ملاحظه دلایل مطرح شده در تأیید نظریه رایج و نقاط قوت آن از یک سو و تأمل در تحلیل انتقادی این دلایل و نکات ارائه شده در نقد نظری و بیان نقاط ضعف اجرایی آن از سوی دیگر، می‌توان در مجموع این‌گونه استنباط نمود که نظریه و رویکرد رایج در باب نوع ارتباط دولت اسلامی با نهاد آموزش و پرورش و فرآیند تعلیم و تربیت، کاستی‌های قابل توجهی دارد که زمینه را بررسی مجدد موضوع و تلاش برای یافتن نظریه‌ای جدید در این مورد فراهم می‌سازد.

### بخش سوم. تبیین طرح‌واره پیشنهادی

با توجه به توضیح مقدماتی این نوشتار، در این بخش، ایده پیشنهادی نگارنده در ارتباط با یکی ابعاد موضوع مورد بحث، یعنی «حدود مسئولیت تربیتی دولت اسلامی در دوران معاصر» ارائه می‌شود. البته ذکر این نکته ضروری است که پاسخ‌گویی علمی و کامل به مسئله اصلی این بحث، یعنی چگونگی ارتباط دولت اسلامی در دوران معاصر با جریان تعلیم و تربیت و نهاد متصدی آن، مستلزم طراحی نظریه‌ای کاربردی متناسب با مقتضیات زمانی و مکانی و ملهم از متون دینی در چارچوب اندیشه اسلامی است که تحقق این مهم، به یقین نیازمند جمع‌آوری اطلاعات مناسب و به روز، درخصوص ابعاد مسئله، به ویژه تجارب موفق یا ناموفق سایر نظام‌های سیاسی و تحلیل این اطلاعات از یک سو و به کارگیری اجتهاد پویا و اصیل در منابع دینی با توجه به نقش دو عنصر زمان و مکان در آن، از سوی دیگر است؛ هم‌چنان که پیش‌نیاز تدوین این نظریه نیز، ترسیم مبانی نظری و اهداف و وظایف دولت اسلامی در نگاهی کلان و پاسخ‌گویی به برخی سؤالات مطرح درباره ساختار و تشکیلات دولت اسلامی، نحوه رابطه دولت اسلامی با مردم و نهادهای مدنی، پیش‌بینی نظام تأمین بودجه دولت اسلامی در دوران معاصر... است. اما با تبعیت از سنت تحقیقات علمی، این نوشتار تنها به طرح ایده پیشنهادی درباره یکی از



ابعاد مسئله، در قالب طرح‌واره‌ای مشتعل بر حدود مسئولیت تربیتی دولت اسلامی می‌پردازد. امید است که محققان و صاحب‌نظران ارجمند با نقد و بررسی همه‌جانبه این طرح‌واره و تذکر کاستی‌هایی که به‌طور طبیعی در این ایده آغازین وجود دارد و رایه پیشنهادی جایگزین یا مکمل، در پیمودن گام‌های بعدی این پژوهش با نگارنده همگام شوند. چنین تلاش جمعی‌ای، قطعاً در یافتن راه صواب موفق‌تر خواهد بود.

با توجه به گستردگی مفهوم و مظاهر تعلیم و تربیت و اقسام گوناگون آن، به نظر می‌رسد نمی‌توان بحث از حدود مسئولیت تربیتی دولت اسلامی را به‌طور یکسکان پی‌گیری نمود و حکم واحدی را برای همه اقسام آن صادر کرد؛ بنابراین نکات پیشنهادی در مورد محدوده مسئولیت و وظایف دولت اسلامی در ارتباط با جریان تعلیم و تربیت و نهاد متصدی آن، با توجه به تفکیک بین تعلیم و تربیت به معنای عام و تعلیم و تربیت رسمی (معنای خاص) در این نوشتار، در دو بخش و به صورت جداگانه می‌آید:

#### بخش اول. وظایف دولت اسلامی در ارتباط با تعلیم و تربیت (به معنای عام)

۱. اولین نکته آن است که بنا بر مفاد دلایل متعدد ناظر به فلسفه و اهداف تربیتی تشکیل دولت اسلامی و وظایف تربیتی آن، دولت اسلامی در محدوده تربیت به معنای عام آن، وظیفه سنگین «زمینه‌سازی و تمهید مقدمات برای ایجاد تغییرات مطلوب در اندیشه و احوال و اعمال یک‌یک مردم» را بر عهده دارد. دولت اسلامی باید همه سیاست‌ها، برنامه ریزی‌ها و اقدامات خرد و کلان خود را جهت دهی تربیتی کند؛ چرا که این جریان «فرآیندی مرزناپذیر است که از لحاظ مربی و متربی، روش، مکان و زمان، و محتوا، هیچ‌گونه تعینی را نمی‌پذیرد» و «از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است». البته به لحاظ همین مرزناپذیری، نمی‌توان تنها نهاد و عامل دخیل در این جریان را دولت اسلامی دانست و همه رسانه‌های جمعی، نهادهای فرهنگی و هنری و مؤسسات دینی نیز به نوبه خود می‌توانند و باید در تحقق و تقویت این فرآیند مشارکت مؤثر داشته باشند؛ اما شکی نیست که دولت و نظام حاکم سیاسی، به دلیل داشتن اهرم‌های اصلی تغییر اجتماعی و توان تأثیرگذاری بیش‌تر در جهت اصلاح محیط و شرایط اجتماعی مردم، مسئولیت بیش‌تری در این میان دارد؛ چنان‌که بنا بر تعبیر مطرح در عهدنامه «مالک اشتر»، یکی از چهار هدف اصلی حکومت اسلامی، زمینه‌سازی رشد و اهل مملکت است و حتی می‌توان گفت که نحوه دخالت همه عوامل مؤثر در این جریان، تاحدی تابع سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کلان دولت است.

۲. دولت اسلامی باید در قلمرو دستگاه‌های تابع خود، به گونه‌ای سیاست‌گذاری و مدیریت کند که عملکرد این دستگاه‌ها، به ویژه در بخش فرهنگی و آموزشی، مصادیقی از فرآیند تربیت به مفهوم عام مورد نظر باشد و در این راستا تأکید بر آموزش معارف اسلامی و ایمانی به عامه

مردم، تربیت اخلاقی ایشان و سعی در متأدب نمودن آن‌ها به آداب انسانی و اسلامی، ارتقای فرهنگ عمومی، آموزش مهارت‌های زندگی و پرورش روحیه التزام به احکام دینی و مقررات حکومتی، آموزش احکام و فتاوی مورد نیاز عموم مردم، تشویق به احیای سنن ارزنده و مبارزه با بدعت‌ها، آموزش انواع حقوق انسانی و اسلامی به شهروندان و تأکید بر رعایت آن‌ها، تقویت روحیه تقوا و خویش‌داری و... باید در محتوای برنامه‌ها، بیش از سایر عناوین، مورد عنایت باشد<sup>۱</sup> و البته دولت اسلامی برای اطمینان از ادای این مسئولیت، باید پس از آموزش مبانی، اهداف، اصول و روش‌های تربیت اسلامی به متصدیان این برنامه‌ها و فعالیت‌ها، بر کیفیت انجام آن‌ها از لحاظ رعایت اصول و شیوه‌های تعلیم و تربیت اسلامی نظارت نماید. که در این میان نقش رسانه‌های گروهی مانند صدا و سیما در این زمینه بسیار برجسته می‌نماید.

به عنوان مثال ناظران دولت باید به بررسی این موضوع بپردازند که آیا متصدیان و برنامه‌ریزان تربیت دینی مردم، از افراط و تفریط در این امر ظریف پرهیز می‌کنند و آیا برنامه‌ریزی و اجرا برای اصلاح شرایط محیطی در جامعه اسلامی، به گونه‌ای هست که به تدریج با تبیین مبادی معرفتی و تقویت ارادی متریبان، در برخورد با موانع رشد آدمی، نوعی مصونیت و نه احساس محدودیت ایجاد شود؟

۳. دولت اسلامی به منظور تعلیم و تربیت مردم باید نهادها و عوامل اجتماعی غیر دولتی را با سیاست‌گذاری و حمایت مناسب به صحنه دعوت کند و ضمن فراهم آوردن شرایط لازم برای فعالیت آن‌ها در این مورد، برای هماهنگی این فعالیت‌ها با برنامه‌ها و اقدامات بخش دولتی و نیز نظارت بر حسن اجرای این‌گونه فعالیت‌ها، تدابیر مناسب را اتخاذ نماید؛ به گونه‌ای که از تناسب این گونه فعالیت‌ها با مبانی تربیت اسلامی و انطباق آن‌ها با اصول و شیوه‌های تربیت اسلامی، اطمینان حاصل شود.

۴. با توجه به مسئولیت دولت اسلامی در تعلیم و تربیت عامه مردم و لزوم استفاده از عوامل و نهادهای متنوع دولتی و غیر دولتی در این جهت، دولت اسلامی باید نهادی را با مشارکت همه عوامل مؤثر در تعلیم و تربیت و صاحب‌نظران تربیت اسلامی تأسیس کند که مسئولیت سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی کلان و دراز مدت و ایجاد هماهنگی و نظارت عالیه بر همه فعالیت‌های ناظر بر تعلیم و تربیت عموم مردم را برعهده گیرد.

۵. به منظور تحقق مسئولیت مهم دولت در تعلیم و تربیت آحاد مردم، بویژه نسل جوان دولت اسلامی موظف است بخشی از اعتبارات و بودجه خود را برای پشتیبانی این امر اختصاص دهد و این اعتبارات را به تناسب برنامه‌ها و فعالیت‌های دستگاه‌های دولتی و

۱. چراکه بیش‌تر این عناوین از شرح وظایف و اهداف والی اسلامی که در سیره و کلام امام علی علیه السلام مندرج بود، استخراج شده است.

نهادهای غیر دولتی و با توجه به میزان انطباق آن‌ها با سیاست‌های تربیتی دولت اسلامی، هزینه نماید. ۶. با توجه به تأثیر متقابل موفقیت و ناکامی دو جریان تربیت به مفهوم عام و تعلیم و تربیت در مفهوم خاص (رسمی)، دولت اسلامی باید با مشارکت مسئولین نهاد آموزش و پرورش رسمی کشور، زمینه تعاون و هماهنگی این دو جریان را در راستای تحقق اهداف تربیتی جامعه اسلامی فراهم آورد.

بخش دوم. وظایف دولت اسلامی در رابطه با تعلیم و تربیت رسمی (معنای خاص)

با توجه به مجموعه مباحثی که در بخش دوم این نوشتار در نقد و بررسی نظریه رایج درباره چگونگی رابطه دولت اسلامی با تعلیم و تربیت رسمی و نهاد آن ارایه شد، می‌توان موارد زیر را به عنوان محدوده مسئولیت دولت اسلامی در حیطه تعلیم و تربیت رسمی به معنای «تدابیر سازمان یافته عمدی که برای ایجاد تغییرات مثبت در نسل نوظخته و نابالغ (سنین ۱۸-۷ سال) در فضا و زمان خاص (مدارس و ساعات تحصیل) با برنامه‌های معین و توسط اشخاصی ویژه (معلم و مربی) صورت می‌پذیرد» پیشنهاد نمود:

۱. دولت اسلامی مسئولیت اداره مستقیم و تصدی امور نهاد آموزش و پرورش رسمی را برعهده نمی‌گیرد و با توجه به عدم صلاحیت بخش خصوصی در اداره این نهاد (از لحاظ مشکلات و آثاری که برجای می‌گذارد) می‌توان مسئولیت اداره و سرپرستی جریان تعلیم و تربیت رسمی را برعهده بخش عمومی غیر دولتی جامعه، که متشکل از نهادهای مدنی با صبغه فرهنگی است، واگذار نمود؛ یعنی نهاد متصدی آموزش و پرورش رسمی، سازمانی غیردولتی و غیر انتفاعی (به معنای واقعی آن) باشد که با مشارکت جدی عناصر فرهنگی جامعه مدنی (شامل موسسات عام‌المنفعه و غیرانتفاعی، انجمن‌های صنفی معلمان و فرهنگیان، صاحب‌نظران فرهیخته حوزه و دانشگاه، شوراهای شهر و شهرداری‌ها و به خصوص انجمن‌های اولیا و مربیان متشکل از خانواده‌های علاقه‌مند و فرهنگی خواستار مشارکت در فرآیند تعلیم و تربیت) و البته با حمایت دولت اسلامی تشکیل می‌شود. منابع تأمین مالی این نهاد، مشارکت‌های مردمی در قالب اوقاف، هبه و کمک‌های بلاعوض سازمان‌های عمومی مانند شهرداری‌ها، پرداخت بخشی از مالیات شرعی (خمس و زکات) یا مالیات قانونی توسط بخش خصوصی، کمک بلاعوض دولت اسلامی، به ویژه در تأمین هزینه سرمایه‌ای جریان آموزش و پرورش و شهریه پرداختی از سوی خانواده‌های دانش‌آموزان (یا یارانه‌ای که توسط دولت اسلامی فقط برای حمایت از خانواده‌های محروم در نظر گرفته می‌شود) به خصوص در تأمین بخش عمده هزینه جاری نظام آموزش و پرورش خواهد بود.

۲. دولت اسلامی با توجه به مسئولیتی که در مورد تعلیم و تربیت مردم برعهده دارد و با ملاحظه جایگاه ویژه تعلیم و تربیت رسمی در تربیت نسل آینده، موظف است در سایر شئون مرتبط با جریان آموزش و پرورش رسمی، یعنی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کلان، تدوین قوانین و ضوابط آموزشی و پرورشی، نظارت و ارزشیابی مستمر فعالیت‌ها و برنامه‌های نهاد متولی آموزش و پرورش رسمی، حمایت و پشتیبانی از فرآیند تعلیم و تربیت رسمی، به ویژه در جهت تأمین مالی هزینه‌های سرمایه‌ای و جهت دهی بخش خصوصی و عمومی در حمایت مالی از این نهاد و نیز تأمین و تربیت نیروی انسانی مورد نیاز و سرمایه‌گذاری در تحقیقات تربیتی نظری و کاربردی در راستای بهبود کیفیت آموزش و پرورش رسمی نقشی فعال ایفا نماید تا زمینه تحقق شایسته اهداف والای تعلیم و تربیت اسلامی در همه ابعاد فراهم آید.

۳. دولت اسلامی موظف است به منظور بسط عدالت آموزشی و فراهم آوردن فرصت تحصیل برای فرزندان اقشار محروم جامعه، یارانه مناسب آموزشی برای تحصیل ایشان، تا سطوح عالی اختصاص دهد و کمک‌های مناسب برای فراهم آوردن امکانات کمک آموزشی و جبران هزینه فرصت از دست رفته را، به صورت کمک خاص در اختیار خانواده‌های فقیر قرار دهد؛ به گونه‌ای که هیچ دانش‌آموز مستعدی به دلیل فقر خانواده از ادامه تحصیل تا سطوح عالی محروم نماند.

۴. دولت اسلامی موظف است تمهیداتی فراهم نماید که همه بخش‌های فرهنگی، صنعتی و اقتصادی جامعه اسلامی با فعالیت‌ها و برنامه‌های آموزش و پرورش رسمی، به‌طور هماهنگ عمل نموده و در موقع لزوم، به حمایت و پشتیبانی از نهاد آموزش و پرورش رسمی بشتابند.

۵. دولت اسلامی موظف است تدابیری اتخاذ نماید که نهاد آموزش و پرورش رسمی با هویتی مستقل، اما با ارتباطی هماهنگ و منسجم با دولت اسلامی، فعالیت خود را در جهت تحقق سیاست‌ها و اهداف تعلیم و تربیت اسلامی ادامه دهد.

۶. دولت اسلامی موظف است با وضع مقررات و قوانین خاص خانواده‌هایی را که به دلایل مختلف از ادامه تحصیل فرزندان خود ممانعت می‌نمایند، تشویق و الزام نماید که فرزندان خود را حداقل تا پایان دوره آموزش عمومی و مدارس بفرستند؛ تا در زمینه استیفای حق برخورداری از تعلیم و تربیت برای همه آحاد مردم بویژه نسل نوحاسته فراهم شود و آموزش و پرورش عمومی در سطح ابتدایی و راهنمایی به‌طور کامل تعمیم یافته و زمینه برای ادامه تحصیلات متوسطه و عالی فرزندان مستعد همه قشرهای مردم فراهم آید.

۷. دولت اسلامی موظف است نسبت به برقراری هماهنگی میان نظام آموزش و پرورش رسمی (تا پایان دوره متوسطه) با نظام آموزش عالی در جهت تداوم و تعمیق برنامه‌ها و فعالیت‌های تعلیم و تربیت رسمی در دوره آموزش عالی، بهره‌گیری از فارغ‌التحصیلان نظام دانشگاهی در تأمین نیروی انسانی آموزشی و اداری نهاد تعلیم و تربیت و جهت دهی تحقیقات

مؤسسات آموزشی و پژوهشی آن نظام در راستای کمک علمی به نهاد آموزش و پرورش رسمی، تمهیدات لازم را فراهم آورد.

۸. با توجه به اینکه بیش تر هدف‌های تربیتی عام مورد نظر دولت اسلامی برای پرورش یکایک مردم با عملکرد موفق آموزش و پرورش رسمی (تا پایان دوره متوسطه) قابل تحقق است، و منافع آموزش عالی بیش تر از جامعه به خود فرد باز می‌گردد، دولت موظف است سهم بیش تر تسهیلات و اعتبارات اعطایی در بخش آموزش را به سوی آموزش و پرورش رسمی جهت دهی کند و خانواده‌ها و افراد دانشجو در تأمین بخش عمده هزینه تحصیلات آموزش عالی مشارکت داده شوند. اما به منظور تشویق افراد مستعد به ادامه تحصیل، با اعطای وام‌های بلند مدت و کم‌بهره تحصیلی (که پس از فراغت از تحصیل و در طولانی مدت توسط خود شخص قابل باز پرداخت هستند) یا اعطای بورسیه و پرداخت یارانه آموزشی صرفاً برای فرزندان خانواده‌های محروم (به جای برقراری نظام آموزش عالی رایگان برای همه افراد) موجبات ادامه تحصیل ایشان را با تأکید بیش تر بر مشارکت خود ایشان (به جای خانواده‌ها) تا بالاترین سطوح فراهم آورد.<sup>۱</sup>

۹. با توجه به عوارض بسیار منفی وجود نظام آموزشی دوگانه در جامعه اسلامی، که آموزش با کیفیت عالی را مخصوص خانواده‌های ثروتمند و آموزش با کیفیت نازل را برای عموم مردم قرار می‌دهد، دولت اسلامی موظف است ترتیبی فراهم نماید که از برقراری چنین نظامی در جامعه اسلامی پیش‌گیری نماید و متقابلاً جهت بهره‌گیری فرزندان همه اقشار مردم از آموزش با کیفیت عالی، فرصت‌های مساوی در اختیار همه قرار گیرد.

#### خاتمه

با توجه به طرح‌واره پیشنهادی که محدوده برخی از مسئولیت‌ها و وظایف دولت اسلامی در ارتباط با فرآیند آموزش و پرورش را مشخص می‌نماید، چند پیشنهاد اجرایی و پژوهشی نیز در پایان این نوشتار ارائه می‌شود.

۱. با توجه به مباحث این مقاله، تحقیقی مبسوط و جامع درباره همه ابعاد نحوه ارتباط دولت اسلامی با آموزش و پرورش (رسمی و غیر رسمی) و شرح وظایف دولت اسلامی در این خصوص با مشارکت افراد مسئول و صاحب‌نظران صورت گیرد که چگونگی برقراری این رابطه ضروری را با توجه به شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی روشن و مشخص نماید.

---

۱. بدیهی است با توجه به نقش و غیر قابل انکار آموزش عالی در توسعه همه جانبه جامعه اسلامی، دولت اسلامی موظف است در سیاست‌گذاری، حمایت، نظارت و هدایت این نظام نیز اقدامات مقتضی را تا سر حد امکان به عمل آورد.

۲. با توجه به محذورات فراوانی که در تأمین کامل مالی آموزش و پرورش رسمی از سوی دولت اسلامی وجود دارد، زمینه لازم برای بازنگری در اصول ۳ و ۳۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی که تأمین آموزش رایگان را برای همه افراد و آحاد ملت تا پایان دوره متوسطه و عالی (تاسرحد خودکفایی) برعهده دولت جمهوری اسلامی گذاشته فراهم آید و مشارکت خانواده‌ها (در آموزش و پرورش رسمی) و خود افراد (در آموزش عالی) در تأمین بخشی از هزینه واقعی فرآیند آموزش و پرورش (به عنوان مثال هزینه‌های جاری آن) مطالبه شود و یارانه آموزشی دولت در این بخش تنها در مورد اقشار محروم مصرف شود.

۳. در مورد چگونگی ارتباط دولت با نهاد آموزش و پرورش رسمی و تجارب موفق یا ناموفی این رابطه در سطح جهان (کشورهای پیشرفته و در حال توسعه)، پژوهشی تطبیقی صورت پذیرد و یافته‌های آن پس از تطبیق با وضعیت نظام آموزش و پرورش کشور ما و بررسی تناسب آن با مبنای فکری و نظری دولت اسلامی، مورد استفاده قرار گیرد.

۴. با توجه به آن‌که بنابر برخی مستندات بحث تسلط کامل دولت بر نظام آموزش و پرورش رسمی از پدیده‌های دوران معاصر و نتایج تعمیم آموزش و پرورش جدید در کشورهای جهان است، تحقیقی تاریخی درباره نوع ارتباط حکومت‌های اسلامی (از صدر اسلام تا دوران عثمانی) با نظام آموزش و پرورش رسمی، به ویژه در دوران طلایی تمدن اسلامی صورت گیرد که شیوه تأمین مالی نظام آموزش و پرورش رسمی در جوامع اسلامی و منابع آن (هم‌چون وقف، صدقات، شهریه پرداختی از سوی افراد و خانواده‌ها و...) و چگونگی حفظ استقلال نهاد آموزش و پرورش از دولت، در آن تبیین شود.

۵. با توجه به پیشنهاد این نوشتار مبنی بر واگذاری مسئولیت تصدی و اداره نظام آموزش و پرورش رسمی به سازمان و نهادی مستقل از دولت اسلامی، مطالعه‌ای در زمینه امکان‌سنجی مشارکت انواع نهاد‌های مدنی و مؤسسات و انجمن‌ها و تشکل‌های بخش عمومی در پذیرش این مسئولیت و بررسی امکانات و محدودیت‌های آن‌ها در این زمینه صورت گیرد. بخشی از این مطالعه، می‌تواند به بررسی تجارب سایر کشورها در این موضوع اختصاص یابد.

۶. با توجه به پیشنهاد این نوشته درباره حدود مسئولیت سنگین دولت اسلامی در همه شئون مربوط به هدایت جریان آموزش و پرورش رسمی به جز مسئولیت اداره و تصدی این فرآیند، در مورد تجدید نظر در ساختار و شرح وظایف و تشکیلات وزارت آموزش و پرورش و دیگر نهادهای مرتبط دولت جمهوری اسلامی مطالعه‌ای جامع صورت پذیرد.

۷. درباره وضعیت مدارس غیر دولتی در جمهوری اسلامی، به ویژه از لحاظ نحوه مدیریت، جذب نیروی انسانی، چگونگی جلب مشارکت‌های مردمی و مشکلات و موانع آن‌ها و نیز تجارب و دستاوردهای مثبت برخی از این مؤسسات، مطالعه‌ای جامع صورت گیرد و به ویژه

وضعیت مدارس که واقعاً به صورت غیرانتفاعی عمل می‌کنند و مشکلات و موفقیت‌های آن‌ها، مورد بررسی جدی قرار گیرد.

۸. درخصوص میزان آمادگی عموم مردم به ویژه خانواده‌های متوسط و غنی نسبت به پذیرفتن بخشی از هزینه تحصیل فرزندان‌شان (حداقل هزینه‌های جاری آن) و راه‌کارهای تغییر نگرش ایشان از وضع موجود به وضع مطلوب، مطالعه‌ای جامعه‌شناختی و اقتصادی، به ویژه با توجه به تجارب کشورهای در حال توسعه، صورت پذیرد.

۹. در زمینه راهکارهای اجرایی افزایش مشارکت عوامل مؤثر در فرآیند تعلیم و تربیت رسمی (به ویژه خانواده‌ها و نهادهای فرهنگی و دینی) و رفع موانع احتمالی از فعالیت انجمن‌های اولیا و مربیان در این حوزه، مطالعه‌ای جامع انجام شود.

## منابع

۱. نهج البلاغه.
  ۲. شکوهی، غلامحسین (۱۳۷۰): تعلیم و تربیت و مراحل آن، چاپ یازدهم، مشهد، آستان قدس رضوی.
  ۳. مرزوقی، رحمت الله (۱۳۷۹): تربیت سیاسی در نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی، رساله دکترا، به راهنمایی: خسرو باقری، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.
  ۴. سجادی، سیدمهدی (۱۳۷۹): نقش نظام آموزشی در بهبود روند توسعه سیاسی و تحقق آزادی، آفتاب یزد (روزنامه)، ۱۳۷۹/۹/۲۱.
  ۵. اسماعیل علی، سعید (۱۹۹۳): رویه اسلامی لقضایا تربویه، الطبعة الاولى، قاهره، دارالفکر العربی.
  ۶. حسینی طهرانی، سیدهاشم (۱۳۵۳): علوم العربیه (ج ۱)، تهران، مفید.
  ۷. دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۷۷): دولت آفتاب، تهران، خانه اندیشه جوان.
  ۸. سایر، فردریک (۱۳۷۴): تاریخ اندیشه‌های تربیتی، ج ۱، ترجمه: علی اصغر فیاض (۱۳۷۴)، تهران، سمت.
  ۹. صدیق، عیسی (۱۳۴۷): تاریخ فرهنگ اروپا: (بی جا)
  ۱۰. لوین، تأمین مالی آموزش و پرورش عمومی، از مجموعه مقالات دانشنامه اقتصاد آموزش و پرورش (زیر چاپ)، ترجمه: عبدالحسین نفیسی، پژوهشکده تعلیم و تربیت.
  ۱۱. جیمنز، تأمین مالی آموزش و پرورش دولتی، تجارب و روندها، از مجموعه مقالات دانشنامه اقتصاد آموزش و پرورش (زیر چاپ)، ترجمه انصاری پژوهشکده تعلیم و تربیت.
- منابعی برای مطالعه بیش تر
۱. علم‌الهدی، جمیله (۱۳۷۷): طرحی نو برای مدیریت آموزشی کشور (مقاله منتشر نشده).

۲. دانشنامه اقتصاد آموزش و پرورش (زیر چاپ)، گزینش و ترجمه: گروه اقتصاد آموزش و پرورش پژوهشکده تعلیم و تربیت.

3. Milton Friedman: **The Role of Government in Education**,

4. A.K.Brohi: **Education in An Ideological State**, published in: "Aims and objectives of Islamic Education" ; E.d:by al - Attas.

5. Edwin-G- West. **Education With and Without State**. (From INTERNET)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی